

شناخت اجمالی

کلام

فلسفه

عرفان

جمعی از اساتید معارف حوزه علمیه قم

انتقاد، سؤال، پیشنهاد و مناظره:

kfe_qom@yahoo.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرْبًا وَسَيَعُودُ غَرْبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ...
سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ مَا هُوَ وَالتَّوْحِيدَ.^۱

هانا اسلام در غربت شروع شد

و به زودی غریب خواهد گردید

پس خوشایه حال غریبان...

و دیری نخواهد پایید که مردمان را زمانی رسد

که نه خدای را شناسند و نه توحید را!

فهرست

- برهان، نه فلسفه ۷
- تفسیر هستی و رابطه خالق و مخلوق ۸
- نمونه‌هایی از سخنان فلاسفه و عرفا ۹
- خلاصه مدّعی وحدت وجودیان ۱۶
- نقد و اشکال ۱۶
- تفسیرات گوناگون وحدت وجود! ۲۰
- کشف و شهود عرفا و خود باختگی دیگران ۲۱
- ارزش کشف و شهودهای عارف‌نامان ۲۷
- عرفان‌های نو ظهور و نو معنویت گرایان! ۲۹
- فلسفه و عرفان و مسأله جبر ۳۱
- جبر و اختیار از نگاه وحی ۳۲
- فلاسفه یونان اهل توحید و اخلاق بودند یا بت پرست و ضدّ اخلاق؟! ۳۳
- فلسفه و عرفان و عشق مجازی ۳۶
- شناخت مولوی و شمس تبریزی ۳۸
- نقد مکتب تفکیک میرزا مهدی اصفهانی ۴۱
- فصل اول: وحدت وجود و انکار معنای حقیقی خلقت ۴۱
- فصل دوم: سوفسطائی‌گری و کشف و شهود ۴۴
- سند مکتب میرزای مهدی اصفهانی و سایر وحدت وجودیان معاصر ۴۶
- میرزای اصفهانی و داستان غیر واقعی دیدار امام زمان علیه السلام ۴۸
- نظرات برخی بزرگان در مورد مطالب فلسفه و عرفان ۵۰
- استفتا و پاسخ ۵۷
- استفتا از مراجع تقلید در مورد مطالب مکتب میرزا مهدی اصفهانی ۶۰
- نتیجه مناظره با تفکیکیان پیرو میرزای اصفهانی در شهر مقدس قم ۶۳
- کوشش نا فرجام ۶۴

اشاره

هنگامی که خلفای بنی امیه و بنی عباس برای معارضه با مکتب معارف نورانی اهل بیت علیهم السلام اندیشه‌های بیگانه را وارد اسلام کردند، امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب بزرگوار ایشان به مبارزه با ایشان قیام نمودند و افرادی چون هشام بن الحکم و فضل بن شاذان و... کتاب‌های "ردّ بر ارسطو در توحید" و "الردّ علی الفلاسفه" و... را نوشتند.^۱ متکلمان مجاهد و نستوه شیعی پیوسته راه ایشان را ادامه دادند؛ اما گروهی دیگر مبانی یونانیان بت پرست^۲ را پذیرفتند، و به تأویل نادرست عقاید وحیانی، و تطبیق آن‌ها بر افکار ایشان پرداختند.

ایشان به جای این که یک دست به دامن قرآن و دست دیگر به دامن عترت بزنند، در یک دست فلسفه یونان، و در دست دیگر معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام را گرفتند، و در راه تطبیق آن دو بر هم هر چه بیش تر کوشیدند در باثلاق تناقض گویی فروتر رفتند. لذا:

گاهی اقرار به وجود خالق متعال می کنند، و دیگرگاه می گویند واجب الوجود عین خود اشیا است!

گاهی می گویند عالم مخلوق خداست، و دیگرگاه می گویند خود خدا به صورت عالم تجلّی کرده است و ذات خداوند به صورت اشیا گوناگون در آمده است!

۱. بحار الأنوار، ۱۹۷/۵۷.

۲. ن. ک. به کتاب کنکاشی در تبار فلسفه یونان از استاد سید عابد رضوی.

گاهی می‌گویند عالم حادث است، و دیگرگاه می‌گویند عالم حادث ذاتی و قدیم زمانی است، و وجود آن ازلی و دائمی می‌باشد!

گاهی به نبوت انبیا و پذیرش وحی آسمانی زبان می‌کشایند، و دیگرگاه می‌گویند نبوت مانند بلوغ یکی از حالات طبیعی همه افراد انسانی است که برخی به آن می‌رسند، و برخی دیگر قبل از رسیدن به آن می‌میرند!

گاهی به مقامات امامان معصوم علیهم السلام اقرار می‌کنند، و دیگرگاه ایشان را هم فیلسوف و انسانی کامل می‌دانند، و فلاسفه را هم انسان کامل! و متصل با خدا می‌شمارند، بلکه فراتر از آن ادعا می‌کنند که انبیا و امامان علیهم السلام علم را به واسطه فرشتگان می‌گیرند، ولی اولیای فلسفه و عرفان بدون واسطه به مبدأ متصل می‌باشند!

گاهی به وجود معاد و بهشت و جهنم و ثواب و عقاب لب می‌کشایند، و دیگرگاه می‌گویند بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و معاد، همه و همه تخیلات و صور درونی نفس انسانی است!

امروزه بسیاری اساتید، پرچمدار عقایدی هستند که خلاف ضروریات اسلام و ادیان است و کتاب‌هایی به عنوان اعتقادات اسلامی مورد تدریس، تحقیق، تدوین پایان نامه و اخذ مدرک قرار می‌گیرد که در گذشته به عنوان فنی از فنون شمرده می‌شد نه به عنوان معارف الهی و تعالیم مکتب وحی، لذا می‌بینیم که اینک:

(۱) معنای توحید الهی به وحدت و یکی بودن وجود خالق و مخلوق تحریف و تأویل می‌شود.

(۲) اعتقاد به حدوث عالم انکار شده و اعتقاد به حدوث ذاتی ازلی و قدم عالم جای‌گزین آن می‌گردد.

۳) معنای واقعی خلقت، به تطور و تغیر وجود خالق متعال به صورت‌های مختلف تأویل می‌شود.

۴) در ضمن اثبات واجب الوجودی که کل الاشیاء است، در حقیقت وجود باری تعالی انکار می‌شود.

۵) اعتقاد به جبر جای‌گزین اثبات اختیار می‌گردد.

۶) تحت عنوان حرکت تمام اشیا به سوی کمال و تجرد و فنا شدن در ذات خدا، معاد و وجود حقیقی بهشت و دوزخ انکار می‌گردد و...

ضروریات و براهین قطعی مکتب وحی ظواهر ظنی دینی! تعریف شده، و برخی اوهام دیگران علوم عقلی دانسته شده، و بررسی نظریات علمی، اهانت به علمای بزرگوار تلقی می‌گردد و به توهم دفاع از خدمت‌گزاران مکتب، با ضروریات و اصول قطعی و برهانی مکتب مخالفت می‌شود.

اغلب مؤسسات کلامی که در مباحث توحیدی فعالند نیز بیش از اینکه دارای مبانی کلامی باشند صبغه فلسفی و عرفانی دارند، چنان که "مکتب تفکیک میرزای اصفهانی" هم در این میان تولّد نامشروع یافته و به نام دفاع از معارف و حیانی، همان عقاید نادرست بیگانه را احیا و ترویج می‌کند.

﴿لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْآثِمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾

چرا دانشمندان و علما، آنان را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی‌کنند؟ همانا کار ایشان بسیار زشت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

آنگاه که بدعت‌ها در امت من آشکار شد بر آگاهان است که علم خود را ظاهر نمایند و هر کس که نکند خدایش لعنت کند!^۱

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

بپرهیز از این که غیر از حجت خدا کسی را برگزینی، و هر چه را که می گوید تصدیق کنی!^۲

تذکر: همان طور که روش تمامی نقدهای علمی است در این نوشته نیز تنها محل شاهد مطالب آورده شده، اما در عین حال کاملاً دقت شده است که با توجه به قبل و بعد کلام، مراد گویندگان تغییر نکند، و امانت علمی مراعات شود.

برهان، نه فلسفه

هر گاه سخن از اختلاف فقها و متکلمین با فلاسفه، و به تعبیر بهتر دین و فلسفه در میان می آید، مدافعان فلسفه بلا فاصله دامنه سخن را به دفاع از عقل و برهان و اصالت داشتن و راهگشا بودن آن می کشانند! اما آیا واقعا سبب اختلاف مسائل این دو گروه همان ارزش دادن ایشان به عقل و برهان، و نفی ارزش آن از جانب مخالفان ایشان است؟!

آیا متکلمین ما که خود غالباً از بزرگ‌ترین پیشروان روش عقلانی بوده‌اند مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابو صلاح حلبی،

۱. إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. کافی، ۵۴/۱.

۲. إِيَّاكَ أَنْ تَتَّصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتَصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَال. معانی الاخبار، ۱۶۹.

خواجه نصیر الدین طوسی^۱ علامه حلی و فاضل مقداد و علامه مجلسی رحمهم الله و... در گزینش اعتقادات خود فقط متعبد به ظواهری ظنی و مشکوک بوده‌اند؟! آن هم مسائل مهمی مانند حدوث یا قدم عالم، ذاتی بودن یا حدوث اراده خداوند متعال، جبر یا اختیار در فعل انسان و خداوند، وحدت وجود و عینیت خدا با همه چیز یا فراتری او از هر شیء، و دیگر مسائلی از این قبیل که همیشه این دو گروه را در دو جبهه کاملاً مخالف قرار داده است. مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید:

هر گاه از دلیل نقلی قطع حاصل شد، مانند قطعی که از اجماع همه شرایع بر حدوث زمانی عالم حاصل است، دیگر ممکن نیست به موجب دلیل عقلی مانند محال بودن تخلف اثر از مؤثر [که عقیده فلاسفه است] نیز قطع به خلاف آن حاصل گردد، و اگر هم صورت برهانی از آن حاصل شد، شبهه‌ای واهی در مقابل مطلبی بدیهی خواهد بود.

خلاصه کلام این‌که معارف بلند دین و وحی کاملاً عقلی و برهانی است، و متقابلاً فلسفه و عرفان مطالب ظنی و وهمی و نادرست را برهان و عقل و استدلال انگاشته و بر دفاع از آن اصرار می‌ورزد.

تفسیر هستی و رابطه خالق و مخلوق

در مورد رابطه خالق و مخلوق به طور کلی دو دیدگاه وجود دارد:

۱. علی‌رغم این‌که برخی بدون تأمل مرحوم خواجه نصیر الدین را به عنوان فیلسوف می‌شناسند، مراجعه به کتاب تجرید الاعتقاد وی که مهم‌ترین کتاب اوست، و وی آن را به عنوان عقاید برهانی خود نگاشته است کاملاً نشان می‌دهد که وی از بزرگ‌ترین مدافعان آرای برهانی و وحیانی کلامی، و از مخالفان سرسخت آرای موهوم فلسفی مانند اعتقاد به قدم و ازلیت عالم، قاعده الواحد و صدور عالم از ذات باری تعالی، جبر و... می‌باشد.

۲. فرائد الاصول، ۵۷/۱.

(۱) دیدگاه فیلسوفان و عارفان و مکتب میرزای اصفهانی: این دیدگاه بر این پایه استوار است که جز وجود خداوند، هیچ وجودی در کار نیست و خداوند متعال هیچ وجودی خلق نکرده، بلکه جهان هستی و وجود سایر اشیا همان وجود خداوند است که به صورت‌ها و شکل‌ها و تعین‌های گوناگون در آمده است و حتی وجود شیطان هم غیر وجود خدا نیست.

(۲) عقیده مکتب برهان و وحی: بر خلاف اندیشه بشر ساخته پیشین، در این دیدگاه، جهان هستی، غیر وجود خداوند متعال است. همه اشیا مخلوق و آفریده او می‌باشند و او همه چیز را پس از نیستی حقیقی (لا من شیء) خلق نموده است. مخلوقات، نه پدید آمده از ذات خداوندند و نه مرتبه‌ها، جلوه‌ها، اجزاء، تعین‌ها، اشکال و صورت‌های وجود او.

ما قبل از ورود در بحث، نمونه‌هایی از کلمات فیلسوفان و عارفان وحدت وجودی را می‌آوریم. سپس به ارزیابی عقیده ایشان می‌پردازیم.

نمونه‌هایی از سلفان فلاسفه و عرفا

واجب الوجود همه چیزهاست؛ هیچ چیز از او بیرون نیست.^۱

منزه آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود عین آن‌ها است.^۲

همانا خداوند منزه، همان خلق دارای همانند است!^۳

تحقیقا آن [ذات الهی] همان است که به صورت خر و حیوان ظاهر

۱. واجب الوجود کلّ الأشياء، لا یخرج عنه شیء من الأشياء. اسفار، ۳۶۸/۲.

۲. سبحان من أظهر الأشياء وهو عینها. "فتوحات ۴ج"، ابن عربی ۴۵۹/۲.

۳. إن الحق المنزه هو الخلق المشبه. فصوص الحکم، ۳۰، ۷۸؛ وحدت از دیدگاه

عارف و حکیم، حسن زاده، ۱۳۶۲ش، ۷۶، به نقل از ابن عربی؛ اسفار، ۸۸/۲.

او به صورت خلق خود، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خود است.^۲

انسان بر صورت رب خود مخلوق است. بلکه حقیقت و هویت انسان عین حقیقت و هویت حق است... لذا هیچ یک از حکما و علما بر معرفت نفس و حقیقت آن اطلاع نیافتند مگر رسل الهی و اکابر صوفیه.^۳

عارف حق را در هر چیزی؛ بلکه عین هر چیزی می بیند.^۴

حق مشهود است و خلق موهوم... زیرا جز یکی بیش نیست و جز او عدم است.^۵

هنگامی که ما خداوند را شهود می کنیم خودمان را شهود کرده ایم، زیرا ذات ما عین ذات اوست، هیچ مغایرتی بین آن دو وجود ندارد جز این که ما به این صورت درآمده ایم و او بدون صورت است...؛ و هنگامی که او ما را شهود می کند، ذات خودش را - که تعین یافته و به صورت ما درآمده و ظهور کرده است - مشاهده می کند.^۶

۱. إنها [الذات الالهية] هي الظاهر بصور الحمار والحيوان. شرح قيصري بر فصوص الحکم، ۲۵۲. در نسخه دیگر: إن لكل شيء، جهاداً كان أو حيواناً، حياة وعلماً ونطقاً وإرادة، وغيرها مما يلزم الذات الالهية، لأنها هي الظاهرة بصور الجماد والحيوان. شرح فصوص، قيصري، شرح قيصري، ۷۲۶.

۲. فصوص الحکم "ابن عربی فص شعبي: ۲۸۶.

۳. فإنه على صورته خلقه، بل هو عين هويته وحقيقته ولهذا ما عثر أحد من الحكماء والعلماء على معرفة النفس وحقيقتها إلّا الإلهيون من الرسل والصوفية: فصوص الحکم، ۱۲۵؛ با شرح و ترجمه ممد الهمم، حسن زاده آملی، ۳۱۱.

۴. إن العارف من يرى الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء. "فصوص الحکم" ابن عربی ۱۹۲، سال ۱۳۶۶؛ شرح قيصري، ۹۶.

۵. مآثر آثار حسن زاده آملی، ۸۹/۲.

۶. (فاذا شهدناه شهدنا نفوسنا) لان ذواتنا عين ذاته، لا مغايرة بينهما إلا بالتعین والاطلاق... و(إذا شهدنا) أى الحق (شهد نفسه) أى ذاته التى تعينت وظهرت في صورتنا. شرح فصوص الحکم، ۳۸۹.

آنان که طلب کار خدایید خدایید
بیرون ز شما نیست، شما یید شما یید
ذاتید و صفاتید، گهی عرش و گهی فرش
در عین بقایید و منزه ز فنا یید^۱
معیت حق سبحانه با بنده نه چون معیت جسم است با جسم، بلکه چون
معیت آب است با یخ، و خشت با خاک.

من نگفتم: "این سگ خداست". من گفتم: "غیر از خدا چیزی نیست..."
وجود بالاصالة و حقیقة الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارک و تعالی!^۲
همه عالم خود اوست.^۴

غیر متناهی که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء ولا یشدّ
منه مثقال عشر عشر أعشار ذره.^۵

معنای علیت و افاضه خداوند به این باز می گردد که خود او به
صورت های مختلف و گوناگون درمی آید.^۶

همانا نامتناهی تمام وجود را پر کرده است، پس چگونه جایی برای فرض
غیر او خواهد ماند؟^۷

من و ما و تو و او هست یک چیز
که در وحدت نباشد هیچ تمیز^۸

والربط فی مرحلة الشهود

-
۱. کلیات دیوان شمس تبریزی، چاپ دهم، ۱۳۷۱/۲۶۹.
 ۲. روجی، شمس الدین محمد: مجله معارف، ش ۴۴.
 ۳. روح مجرد، حسینی تهرانی، ۵۱۵.
 ۴. شرح گلشن راز لاهیجی، ۱۵۸.
 ۵. انه الحق "حسن زاده، حسن ۴۶ سال ۱۳۷۳.
 ۶. رجعت العلیة والافاضة إلى تطور المبدأ الاول بأطواره. مشاعر، صدرا، ۵۴.
 ۷. إن غیر المتناهی قد ملا الوجود کله... فأین المجال لفرض غیره. جوادى
آملی، عبد الله: علی بن موسی الرضا والفلسفة الالهية، ۳۶ فروردین ۱۳۷۴.
 ۸. شبستری.

عین ظهور واجب الوجود^۱

چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است!

چون یک وجود هست و بود واجب و صمد

از ممکن این همه سخنان فسانه چیست؟^۳

آن چه دیده می شود همان حق است؛ و خلق، وهم و خیال می باشد.^۴

هر چه غیر خدا باشد رشحه ذات اوست پس جدا از او نمی باشد.^۵

تعیّن بر دو وجه متصور است یا بر سبیل تقابل، و یا بر سبیل احاطه که از آن تعبیر به احاطه شمولی نیز می کنند، و امر امتیاز از این دو وجه بدر نیست... تعین واجب تعالی از قبیل قسم دوم است زیرا که در مقابل او چیزی نیست، و او در مقابل چیزی نیست تا تمیّز تقابلی داشته باشد... خلاصه مطلب این که... تعین و تمیّز متمیّز محیط و شامل به مادونش، چون تمیّز کل از آن حیث که کل است... و نسبت حقیقه الحقایق با ماسوای مفروض چنین است.^۶

تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق توان گفت آب دریا و شکن های اوست که شکن ها [امواج] مظاهر آبد و جز آب نیستند و تفاوت در عظم و صغر امواج است.^۷

دعوت انبیا همین است که ای بیگانه به صورت، تو جزء منی... بیا ای

۱. کمپانی.

۲. حسن زاده آملی، حسن، ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ۱۰۷.

۳. مآثر آثار حسن زاده آملی، ۷۲/۱.

۴. الحق هو المشهود، والخلق موهوم. شرح فصوص الحکم، ۷۱۵.

۵. کل ما عدها فهو فیضه، فلا یكون أمرا مباتنا عنه جوادی آملی، عبد الله:

علی بن موسی الرضا والفلسفة الالهية، ۳۹ فروردین ۱۳۷۴.

۶. وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، حسن زاده، حسن.

۷. حسن زاده، حسن رساله "انه الحق"، ۵۰ سال ۱۳۷۳.

جزء، از کل بی خبر مباش!^۱

ز حد نقص خود سوی کمالی به سوی کل خود در ارتحالی^۲

هر یک از ممکنات، مظهر یک اسم از اسمای حقد، هر چند گفتن و شنیدن این سخن دشوار است ولی حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم "یا مضل" است!^۳

آنچه موجود است از آن جهت که موجود است چیزی جز ذات حق نیست، و اصلاً چیزی جز ذات خداوند و تجلیات او در پهنه هستی موجود نیست. باید همه حقائق به ظاهر موجود را جلوه‌هایی از آن وجود یکتا دانست که در لباس مخلوقات و در قالب معین و محدود به جلوه‌گری می‌پردازد.^۵

تمام اشیا در مقام ذات مندرج بوده‌اند... تمام ذرات از آن جا تابش کرده است.^۶

وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسان‌ها است، یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هر چه هست یک وجود است که در قوالب و اندازه‌های گوناگون ظهور کرده است، نه این که وجود زمین غیر از وجود آسمان، و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده باشد.^۷

چه راحت است که از همان ابتدا سوفسطی بشویم و بگوییم اصلاً الفی نداریم. و چه عجیب است که بالاخره همه ما در این مسیر باید سوفسطی

۱. شمس تبریزی، مقالات، ۱۳۷۷ شمسی، ۱/۱۶۲.

۲. حسن زاده آملی، تعلیقه بر آغاز انجام، ۸۷.

۳. انه الحق، حسن زاده، حسن ۶۸، به نقل از رساله شعرانی.

۴. برهان‌های صدیقین، عشاقی، حسین، ۲.

۵. برهان‌های صدیقین، عشاقی، حسین ۲۲۳.

۶. مقدادی: نشان از بی‌نشان‌ها، ۱۶۳ - ۱۶۴، به نقل از پدر خود نخودکی

اصفهانی.

۷. شرح نه‌ایة الحکمة، داوود صمدی آملی، ۱۲۴.

شویم و بگوییم نه ما هستیم و نه دیگران هستند. فقط خداست و خدا. حرف اول و آخر خدا است، و خدا است دارد خدایی می‌کند. از آن به بعد دیگر انسان هیچ نگرانی ندارد و راحت می‌شود! مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است! انسان قابلیت رسیدن تا مقام ذات را دارد، و چون می‌بیند که نمی‌تواند آن ذات را پایین بیاورد و ذات را خودش کند لذا خودش بالا می‌رود و او می‌شود!

ممکنات... چون شوون و روابط بی‌حدند نظیر امواج و دریا.^۴

شایسته است که بلندترین هدف، مندرج‌شدن ذات‌های ما در درون ذات واجب باشد، همان‌طور که قطره در دریا قرار می‌یابد.^۵

و اما تفسیر حصر وجود در خدا به اینکه خداوند موجود بالذات است و دیگران موجود بالغیر و موجد آنها خداوند است هرگز با وحدت شخصی وجود هماهنگ نیست.^۶ در عرفان، جهان نسبت به واجب تعالی نه وجود رابطی دارد مانند عرض و نه وجود رابط دارد مانند حرف و اصرار صدر المتألهین (قدس سره) سودی ندارد، زیرا بر اساس وحدت شخصی وجود تنها مصداقی که برای مفهوم وجود است همانا واجب است که مستقل می‌باشد و هرگز مصداق دیگری برای او نیست.^۷ هیچ موجودی جز خداوند نیست و هرچه جز وجه او همواره معدوم است.^۸

فلسفه و عرفان برای مبتدیان ادعا می‌کند که ما اجتماع نقیضین را محال می‌دانیم، چنان که می‌گوید:

۱. شرح نهایة الحکمة، داوود صمدی آملی، ۱۵.
۲. شرح نهایة الحکمة، داوود صمدی آملی، ۱۱۵.
۳. شرح نهایة الحکمة، داوود صمدی آملی، ۸۶.
۴. مآثر آثار حسن زاده آملی، ۷۲/۱.
۵. من الخلق الى الحق، سید کمال حیدری، ۱۴۲۶ ق. ۸۷.
۶. جوادی آملی، عبد الله، تحریر تمهید القواعد، ۱ / ۶۵.
۷. جوادی آملی، عبد الله، تحریر تمهید القواعد، ۱ / ۷۲.
۸. جوادی آملی، عبد الله، تحریر تمهید القواعد، ۳ / ۳۹۵.

اصل "امتناع تناقض" و اصل "اثبات واقعیت" دو "اصل متعارف" عمده‌ای است که مورد استفاده استدلالات و براهین فلسفی قرار می‌گیرد. در حقیقت این دو اصل به منزله دو بال اصلی است که سیر و پرواز فلسفی قوه عاقله را در صحنه پهناور هستی میسر می‌سازد.^۱

و از طرف دیگر به بهانه واهی کشف و شهود، صریحا مقتضای عقل و برهان و فهم و ادراک را انکار می‌کند و می‌گوید:

خلاصه سخن اینکه در عقل نظری شیء واحد یعنی عین ذات خارجی در صورتی که علت است معلول نمی‌شود. ولی در این نظر فوق حکم عقلی که حکم کشف و شهود است این است که ذات، مجمع أضداد و متصف به ضدین و جامع نقیضین است... ذات باری ... هم علت است و هم معلول!^۲

به علّیت حکم کن اما آن را به این معنا برگردان که علّیت دارای صور و شوون مختلف شدن است نه معنای توحید که معتزلی به آن معتقد است!^۳

ملاصدرا شیطان را دارای نور، و نور او را شایسته عبادت می‌داند، و مخالفان این مطالب را احمق و نادان و مجنون می‌شمارد، و می‌گوید:

بدان که همه چیز در عالم اصلش از حقیقت الهی، و سرش از اسم الهی است، و این را جز کاملان نمی‌شناسند!... خدا مجمع موجودات، و محل بازگشت همه چیز است، و همه اشیا مظاهر اسما و محل های تجلی صفات اویندا!... حبیب من این چیزها را خوب بفهم که به مطالبی رسیدیم که اذهان این‌ها را نمی‌فهمد، و دسته احمق‌ها و دیوانه‌ها از شنیدن این اسرار به جنب و جوش می‌آیند! و بفهم سخنی را که گفته است: همانا نور شیطان از نار عزت خداست، و اگر نور شیطان ظاهر می‌شد همه خلایق او را

۱. مجموعه آثار، مطهری، مرتضی، ۶ / ۴۸۴.

۲. ممد الهمم، حسن زاده، حسن، ۴۹۳

۳. فاحکم بالعلیة ولكن تصرف فیها بأنها التشوّن لا التوحید مثلا كما یقوله

المعتزلی! اسفار، ۳۰۱/۲.

فلاصه مدّعی وحدت وجودیان:

نسبت وجود خداوند با عالم مانند نسبت بین کل دریا با تک تک امواج آن است، لذا خالق و مخلوق دو موجود واقعی و حقیقی نیستند بلکه اشیای عالم، اجزا و حصه‌های وجود خداوندند!

نقد و اشکال

(۱) تمامی ما سوی الله موجوداتی هستیم که خداوند متعال آنها را بدون سابقه وجودیشان (لا من شیء) آفریده است، و سخیف‌ترین عقیده این است که کسی بگوید خداوند به صورت اشیای در آمده و جز او و تجلیات و صورت‌های وجود او چیز دیگری در کار نیست!

امام رضا علیه السلام فرمودند:

وای بر تو، آیا چگونه جسارت می‌ورزی که پروردگار خود را موصوف به تغییر از حالی به حال دیگر بدانی، و آنچه را که بر مخلوقات بار می‌شود بر او بار کنی؟!^۲

(۲) بر اساس عقیده وحدت وجود لازم می‌آید که خداوند متعال دارای زمان، مکان، حرکت، سکون، انتقال، دگرگونی، حدوث، زوال، جسمیت، صورت و شکل باشد، و چنین عقیده‌ای بر خلاف براهین مسلم و نصوص قطعی، بلکه خلاف ضرورت دین می‌باشد.

(۳) عقیده فوق مستلزم نفی خالقیت خداوند متعال، و نفی مخلوقیت

۱. مفاتیح الغیب، ۱۷۲-۱۷۳.

۲. ويحك، كيف تجترئ أن تصف ربك بالتغير من حال إلى حال وأنه يجرى عليه ما يجرى على المخلوقين؟! الاحتجاج، ۴۰۷/۲؛ کافی، ۱۳۰/۱، بحار، ۱۰ / ۳۴۷.

حقیقی عالم و بر خلاف ضرورت عقل و وحی است.

(۴) عقیده فوق مساوی با انکار وجود خدا، و منحصر نمودن وجود به عالم متغیر است.

(۵) عقیده فوق مستلزم بطلان شریعت، عبث بودن ارسال رسل، نصب امام و بطلان معاد است.

(۶) تمامی بزرگان مکتب تشیع که در مقام فتوی و اظهار نظر درباره یکی بودن خالق و خلق برآمده‌اند، این عقیده را باطل دانسته‌اند.

(۷) اساس نظریه وحدت وجود این توهم باطل است که برخی خداوند متعال را "نامتناهی" پنداشته‌اند در حالی که بدیهی است تناهی و عدم تناهی از خواص جسم می‌باشد، و خداوند متعال هرگز به خواص اجسام متصف نمی‌گردد. لذا کسی که خداوند را متناهی یا نامتناهی بداند، او را جسم دانسته است، اگر چه خودش هم متوجه نباشد. خود فلاسفه هم صریحاً معترفند که متناهی بودن و نامتناهی بودن از خواص کمّیت و اجسام است. چنان‌که می‌نویسند:

تناهی و عدم تناهی از اعراض ذاتی‌ای هستند که به کمیت و امتداد ملحق می‌شوند.^۱

کمّ (امتداد)، عرض است... و ویژگی‌هایی اختصاصی دارد که... پنجمین آن صفات اختصاصی، متناهی بودن و نامتناهی بودن است.

مقصود از تناهی امتداد محدود، و مقصود از عدم تناهی امتداد نامحدود

۱. النهاية واللانهاية من الاعراض الذاتية التي تلحق الكم. شرح الاشارات، ۷۶/۳.

۲. الكم عرض... ويختص الكم بخواص... الخامسة النهاية واللانهاية. بداية الحکمة، ۷۷.

است... این دو وصف اولاً و بالذات بر کمیت که همان امتداد و مقدار است عارض می‌شود و امور دیگر به واسطه کمیت بدان متصف می‌شوند.^۱

بنابر این "تناهی و عدم تناهی" از ویژگی‌های اشیای دارای اجزاء، و امتداد، و حادث، و ممکن، و مخلوق است، لذا به چیزی که اصلاً جزء و کل و امتداد وجود ندارد نه متناهی گفته می‌شود و نه نامتناهی. به عبارت دیگر "تناهی و عدم تناهی" دو معنای نقیض هم نیستند که از بودن یا نبودن هر دو محال لازم آید، بلکه مانند "ملکه و عدم" تنها و تنها از صفات اجسام و اشیای متجزی و مخلوق می‌باشند، و خداوند تعالی که خالق تمامی اشیای دارای مقدار و اجزاء و کوچک و بزرگ است ذاتاً مباین با همه آنها می‌باشد. لذا خالق تعالی نه کوچک است و نه بزرگ، و نه متناهی و نه نامتناهی.

نیز بر خلاف توهم برخی افراد، هیچ روایتی وارد نشده است که دلالت بر نامتناهی بودن ذات خدا داشته باشد، بلکه روایات بر این دلالت دارد که خداوند متناهی نیست، و با توجه به توضیحی که دادیم البته نامتناهی هم نخواهد بود.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

بزرگی او این‌گونه نیست که جوانب مختلف، او را به اطراف کشانده، و از او جسمی بزرگ ساخته باشند، و عظمت او چنان نیست که اطراف به او پایان یافته، و از او جسدی بزرگ ساخته باشند، بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.^۲

امام جواد علیه السلام می‌فرمایند:

۱. ترجمه و شرح بدایة الحکمة، شیروانی، سال ۱۳۸۶، ۲/۲۲۰.

۲. لیس بذی کبر امتدت به النهايات فکبرته تجسيميا، ولا بذی عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسيدا، بل کبر شأناً وعظم سلطاناً. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است و دلالت بر این می‌کند که او را خالق می‌باشد.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

همانا خداوند تعالی جدا از خلقش، و خلقش جدا از او می‌باشند، و هر چیزی که نام شیء بر آن توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفریننده همه چیز است، بس والاست آنکه هیچ چیز مانند او نیست.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اگر خداوند به صورت خلق باشد، به چه نشانه و دلیلی استدلال خواهد شد که یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری است؟!^۳
حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

اوست خداوند غیر قابل شناخت آگاه شنوای بینای یکتای یگانه بی‌مانندی که هیچ چیز از او صادر نشده، و او خود نیز از چیزی پدید نیامده، و هیچ چیزی مانند او نیست. آفریننده اشیا، و خالق اجسام، و پدید آورنده صورت‌ها است. اگر چنان بود که ایشان می‌پندارند، خالق یا مخلوق و آفریننده با آفریده شده تفاوتی نداشت، در حالی که او آفریننده و خالق است. فرق است بین او و

۱. التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱ / ۱۱۶.

۲. کافی، ۱ / ۸۳.

۳. فإذا كان الخالق في صورة المخلوق فيما يستدلّ على أنّ أحدهما خالق صاحبه؟! بحار الانوار، ۱۰ / ۱۷۷، احتجاج، ۲ / ۲۳۲.

اجسام و صوری که او آن‌ها را آفریده است؛ زیرا هیچ چیزی مانند او نیست، و او نیز مانند هیچ چیزی نمی‌باشد.

تفسیرات گوناگون وحدت وجود!

وحدت وجودیان هنگامی که با سبیل انتقادات عالمان به معارف مکتب وحی و برهان مواجه می‌شوند، برای فرار از اشکالات منتقدین می‌گویند: وحدت وجود معانی گوناگونی دارد که بعضی از آن‌ها باطل است و بعضی دیگر صحیح می‌باشد!!

اما کم‌ترین تأمل نشان می‌دهد معنای وحدت وجود يك چیز بیشتر نیست، و آن همین است که آنچه موجود است حقیقی واحد است که نه آغازی دارد، نه انجمی؛ و نه ابتدایی دارد، نه انتهایی؛ و نه خالقی دارد، نه آفریننده‌ای؛ بلکه همین حقیقت واحد هر لحظه به صورتی درمی‌آید و هر آن به شکلی در تجلی و ظهور است، و ارائه تفسیرهای مختلف برای وحدت وجود امری کاملاً صوری و ظاهری است نه درونی و محتوایی.

تذکر این نکته ضرورت دارد که از جهت اصول و مبانی، هیچ تفاوتی بین نحله‌های مختلف فلسفی و عرفانی وجود ندارد، مکتب "مشاء" و "اشراق" و "حکمت متعالیه" و "عرفان هندی" و "بودایی" و "یونانی" و "ابن عربی" و... همه يك چیز می‌گویند. بدیهی است هر کس زیر بار اعتقاد به معنای واقعی "خلقت و آفرینش الهی" نرود، و نپذیرد که

۱. هو اللطیف الخبیر السميع البصیر الواحد الأحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً أحد، منشیء الأشياء، ومجسم الأجسام، ومصورّ الصور، لو کان کما یقولون لم یعرف الخالق من المخلوق ولا المنشیء من المنشأ، لکنّه المنشیء، فرق بین من جسمه وصوره وأنشأه، إذ کان لا یشبهه شیء، ولا یشبهه هو شیئاً. عیون اخبارالرضا، ۱/۲۷؛ التوحید، ۱۸۵؛ بحارالانوار، ۴/۱۷۳.

خداوند متعال اشیا را بدون سابقه وجودی آنها (لا من شیء) آفریده است - که البته تمامی اهل فلسفه و عرفان این چنینند - باید "ذات خدا و خلق" را عیناً یک چیز بداند، و تعدد و تغایر آنها را صرفاً امری اعتباری و غیر واقعی - مانند تفاوت بین "جزء و کل" و "دریا و امواج آن" - بشمارد و بگوید:

چون به دقت بنگری آن چه در دار وجود است وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است.

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد!^۲

آن گاه شگفت این که در این دوران تهاجم لشکریان شیاطین و رواج تبلیغات پوچ و خائنه مخالفان تعالیم مکتب وحی و برهان از شرق و غرب، چه بسیار متفکرانی که آب به آسیاب ایشان می ریزند، و عمر گران بهای خود و دیگران را در دفاع از اوهام جوکیان هند و بنگیان روم و بافته های بت پرستان یونان و خیالات ایران باستان و القاءات شیاطین به مصریان قدیم، و جست و جوی تفاوت های خیالی مکتب های مختلف فلسفی و عرفانی، یا تفاوت های موهوم و ادّعایی معانی "صدور" و "تشکیک" و "تجلی"؛ یا "وحدت وجود" و "وحدت وجود و موجود" مشغول می دارند!

کشف و شهود عرفا و خود بافتگی دیگران

از آن جا که ادّعاهای عارف نامان وحدت وجودی، با مقتضای عقل و برهان موافق نمی باشد گاهی به مذمت عقل و استدلال پرداخته، و ادّعاهای خویش را به کشف و شهود مستند می سازند. ابن عربی در ابتدای "فصوص الحکم"، (صفحه ۴۷ - ۴۸) می گوید:

۱. "ممد الهمم در شرح فصوص الحکم" حسن زاده، حسن ۱۰۷.

۲. شبستری.

رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم را در اواخر محرم در خواب دیدم... در دست آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم کتابی بود، به من گفت: "این کتاب فصوص الحکم است"، آن را بگیر و برای مردمان ببر تا از آن بهره‌ور شوند... پس... همانطور که رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم برایم بیان داشت، بر ابراز این کتاب بدون کم و زیاد[!] همت گماشتم. اینک جز آن چه را که به من القا می‌کند القا نمی‌کنم، و در این نوشته جز آن چه را که بر من نازل می‌شود نازل نمی‌دارم [!]. من پیغمبر نیستم ولی وارث و کشت‌کننده برای آخرت خویش می‌باشم. پس از خدا بشنوید... و چون آن چه را گفتم شنیدید پس آن را حفظ کنید... و بعد از آن بر دیگران منت بگذارید و ایشان را از آن محروم نکنید. این رحمتی است که شما را دریافته است پس به آن تن در دهید.

کیست که بپرسد: اگر او واقعا خود را مأمور عالم غیب می‌داند و معتقد است تنها چیزهایی را که از طرف خداوند! بر وی نازل! شده، برای دیگران آورده است، و دیگران باید آن‌ها را با منت! بپذیرند، دیگر این مطلب با ادّعای پیامبری چه تفاوتی دارد؟! و آیا تنها برای ساکت کردن معترضان نیست که می‌گوید: من پیغمبر نیستم؟! عجیب‌تر این‌که آن دیگران هم، حرف‌هایی را که حتی از پیامبران نمی‌توان پذیرفت از او می‌پذیرند!!

کاملا روشن است که این ادّعاها هیچ اساسی ندارد لذا خود این مدعیان، چنین سخنانی را از یکدیگر نمی‌پذیرند، و افکار و ادّعاها و نوشته‌های همدیگر را نقد و ابطال می‌کنند. ولی برخی دیگر این ادّعاها را باور کرده، بدون این‌که ذره‌ای قابلیت دفاع عقلانی در اندیشه‌های فیلسوفان و عارفان بیابند، سخنانی را که ایشان به نفع خودشان گفته‌اند پذیرفته، و نخبگان عرصه علم و تحقیق و برهان و استدلال و عقلانیت، عالمان فهیم و بیدار بزرگ را به نفهمی و جهالت متهم می‌سازند!

برخی خیال می‌کنند که اگر مکاشفات، موافق با عقل و وحی باشد الهی می‌باشد در حالی که این مطلب نیز باطل است، زیرا گاهی شیطان مکاشفاتی موافق با عقل و وحی ارائه می‌دهد تا افراد را به سوی خود بکشاند، و درآینده از آنان برای مقاصد انحرافی خود استفاده کند. بنا بر این جز مکتب عقل و وحی و شریعت الهی، هیچ راه دیگری کمترین ارزش و اعتباری ندارد.

اهل عرفان با دگرگون کردن اسامی تعبیرات، برای اولیای خود نبوتی به نام "نبوت مقامی" و "نبوت عامه" ساخته‌اند و می‌گویند:

در "نبوت عامه" انباء و اخبار معارف الهیه است، یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می‌یابد، و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انباء یعنی اخبار می‌کند و اطلاع می‌دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریعی ندارد، در لسان اهل ولایت به "نبوت عامه" و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می‌گردد.

پس به هر دوری ولیی قائم است

تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حی قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است (مولوی)

گفتنی است که غالب ادعاهای ایشان با ضرورت عقل و وحی نیز مخالف است مثلاً "ابن عربی" بر این پندار است که:

شخصی او دارای مقام "ختم ولایت" بوده، از تمامی انبیا و اولیا بالاتر می‌باشد!

و آنچه را که خاتم انبیا صلی الله علیه وآله وسلم و سایر پیامبران به واسطه ملک از خداوند دریافت داشته‌اند، او بدون واسطه از خداوند استفاده

۱. نور علی نور ... "حسن زاده، حسن ۹۶، ۱۳۷۶ ش.

۲. شرح قیصری، ۱۰۸ - ۱۱۲؛ شرح خواجه محمد پارسا، ۷۵ - ۸۱.

نموده است!^۱

ابوبکر، عمر و عثمان و عمر ابن عبد العزیز و متوکل دارای مقام خلافت
ظاهری و باطنی بوده‌اند!

در شهود وی، مقام ابوبکر و عمر و عثمان از امیر المؤمنین علیه السلام
برتر بوده است!!^۲

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم احدی را به عنوان خلیفه خود تعیین
نفرموده است!

حضرت ابوطالب علیه السلام کافر از دنیا رفته است!^۳

شیعیان اهل بیت علیهم السلام گمراه و گمراه کننده و گول خورده
شیطان بوده، و دشمنی ایشان با دشمنان اهل بیت علیهم السلام از
خدعه‌های شیطان در مورد ایشان می‌باشد.^۴

در کشف و شهود، حقیقت شیعیان مانند سگ و خوک دیده می‌شود!^۵

حق را دو بار در خواب دیدم که به من می‌گفت: بندگان مرا به سوی
خیر راه بنمای!!^۶

ابن عربی عصمتی همچون عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله را برای
عمر بن الخطاب قائل شده که هیچ کدام از عامه چنین عصمتی برای او
قائل نشده‌اند، او می‌گوید:

۱. فصوص الحکم، فص شیش، ۱۱۱، طبع بیدار.

۲. فتوحات، ۲ / ۶.

۳. فتوحات مکیه، ۳.

۴. فصوص الحکم، ۱۶۳.

۵. فصوص الحکم، ۱۳۰، فتوحات، ۵۳۲/۳.

۶. فتوحات، ۲۸۲/۱؛ ۲۸۰/۴.

۷. فتوحات مکیه، ۲ / ۸؛ ۱۱ / ۲۸۷.

۸. فتوحات مکیه، ۱ / ۳۳۴، سطر ۱۹.

و از استوانه‌های این مقام عمر بن خطاب می‌باشد که پیامبری که خداوند به او قدرت را عطا کرده به او گفت: ای عمر هیچ گاه شیطان تو را در یک مسیر نمی‌بیند الا این که مسیری غیر از مسیر تو را برمی‌گزیند. پس این کلام که شهادت معصوم است به دلالت بر عصمت عُمر و این که ما می‌دانیم شیطان همیشه می‌خواهد در راه باطل قدم بگذارد و آن راه باطل به گفته پیغمبر غیر از راه عمر بن خطاب است. پس عُمر بنا بر این فرمایش همیشه راه حق را پیموده و در این راه سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای او را از راه های حق به خاطر خدا باز نمی‌دارد و او برای حق یک بزرگی محسوب می‌شود و چون این که حق را هر کسی نمی‌تواند بپذیرد و معمولاً حل آن بر نفس انسان‌ها مشکل است و آن را قبول نکرده و بلکه آن را ردّ می‌کنند به خاطر همین پیامبر فرموده که حق طلبی عُمر هیچ دوستی برای او باقی نگذاشته است!^۱

اقتضایی که در اصطلاح به طور مطلق به این نام می‌باشند، در هر زمانی جز یک نفر نیستند که همو غوث – فریادرس – نیز می‌باشد، او از مقربین و امام و پیشوای گروه در زمان خود است؛ و برخی از ایشان دارای حکم ظاهر نیز هست و حائز خلافت ظاهره هم می‌شود همان گونه که از حیث مقام دارای خلافت باطنی نیز می‌باشد مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل.^۲

شیخ الفلاسفه ابوعلی سینا، عمر بن خطاب را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام عاقل‌تر، و برای امامت شایسته‌تر می‌داند و می‌گوید:

اگر امامت و خلافت دائر بین دو نفر شد که یکی عاقل‌تر و سیاست‌مدارتر باشد و دیگری عالم‌تر، باید آن کس که عاقل‌تر است مقدم شود، و آن کس که عالم‌تر است وزیر و کمک‌کار او گردد، همان‌طور که عمر و علی چنین

۱. فتوحات مکیه؛ ۴/ ۲۰۰.

۲. فتوحات؛ ۶/ ۲.

کردند!!^۱

به راستی آیا این همه تناقضات روشن و مغالطات آشکار که در سخنان معتقدین به وحدت خالق و مخلوق و مدعیان کشف و شهود موجود است، و این همه نقد و اشکال‌هایی که خود ایشان بر یکدیگر دارند، گویای این است که - پناه بر خدا - خداوند و مأموران عالم غیب بر خطا و اشتباه و دارای عقاید متناقض و گوناگون!! می‌باشند، یا این‌که نشان‌گر این است که الهام‌گران به ایشان کسانی دیگرند، و این اسیران گرداب تفکر در امر شناخت ذات غیر قابل شناخت خداوند، دستخوش امواج خیالات خویش و وسوس آن موجودات ناشناخته و مرموز می‌باشند. قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾^۲

همانا شیاطین به اولیای خود وحی و القا می‌کنند.

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾^۳

آیا به شما بگویم که شیاطین بر چه کسانی نازل می‌شوند؟ آنها بر دروغ پردازان گناهکار فرود می‌آیند.

امام صادق علیه السلام درباره فردی که مدعی ارتباط با عالم غیب بوده است فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا شیطان در بین زمین و آسمان تخت سلطنتی برنهاد و به عدد ملائکه یارانی

۱. نص کلام او این است: فصل فی الخلیفه والامام... فیلزم أعلمهما أن یشارک أعقلهما، ویعاضده، ویلزم أعقلهما أن یعتضد به ویرجع إلیه، مثل ما فعل عمر وعلی! الشفاء، ۴۵۱ - ۴۵۲.

۲. انعام، ۱۲۱.

۳. شعراء، ۲۲۱ - ۲۲۲.

برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیرو او گردند، بر او تجلی می‌کند و او را به سوی عرش خویش بالا می‌برد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

هیچ شب و روزی نیست مگر این که تمامی جنیان و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را دیدار کرده... برای ایشان سخنان ناروا و دروغ می‌آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می‌گوید که چنین و چنان شهود کرده‌ام.^۲

پیداست که هرگز خضوع و اشک و آه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و باید عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق می‌باشد یا نه. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه و ا می‌دارد.^۳

ارزش کشف و شهودهای عارفان

در جوامع مختلف انسانی - چه اهل دین و ایمان باشند، و چه اهل شرك و الحاد و بی‌دینی - افرادی پیدا می‌شوند که به انجام کارهای خارق‌العاده شناخته شده‌اند، و با به چنگ آوردن نیروهایی در رابطه با

۱. إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن إبليس اتخذ عرشا في ما بين السماء والأرض، واتخذ زبانية بعد الملائكة. فإذا دعا رجلا فأجابته وطئ عقبه وتخطت إليه الأقدام ترائي له إبليس ورفع إليه. اختيار معرفة الرجال، ۳۰۳.

۲. ليس من يوم ولا ليلة إلا وجميع الجن والشيطان تزور أئمة الضلال... فأتوه بالافك والكذب حتى يصبح فيقول: رأيت كذا وكذا، کافی ۶۰ / ۱۸۴.

۳. من عمل في بدعة خلاه الشيطان والعبادة وألقى عليه الخشوع والبكاء. بحار الانوار، ۶۹ / ۲۱۶، از نوادر راوندی قده.

شیاطین و جنیان به اظهار قدرت یا گره‌گشایی از مشکلات دیگران می‌پردازند. این افراد خطرناک، در نهان ولایت شیاطین را پذیرفته و به کمک ایشان اموری را که در نظر ساده‌لوحان اموری الهی می‌نماید انجام می‌دهند.

از آن‌جا که این گروه در بین مسلمانان و پیروان ادیان غی‌توانند به‌طور صریح دیگران را به سوی شیاطین دعوت کرده، و از ایشان پیمان بر ولایت آن‌ها بگیرند، به‌طور سربسته به ایشان می‌گویند: "این دعا یا این عمل را باید با اجازه من یا با اجازه فلان پیر و قطب انجام دهی و گرنه این دعا و عمل را اثری نیست!" مریدان ساده‌لوح هم ندانسته ولایت ایشان را تحت این عنوان مجمل می‌پذیرند، و اثرات گره‌گشایی و کمک‌رسانی آن موجودات مرموز را به حساب خداوند و کارگزاران الهی عالم غیب می‌گذارند!

هر انسان عاقلی با اندک تأملی می‌فهمد که دعا و سؤال از درگاه الهی منوط به اجازه و اذن هیچ شیخ و پیر و مرادی نبوده، و انجام این اعمال هرگز نشانه ارتباط با خدا و دین و مذهب و اعتقادات صحیح نبوده، و آن‌ها را هر بی‌دین، یا مشرکی هم انجام می‌دهد و تنها شرط اساسی آن اتصال با نیروهای پنهان از چشم مریدان است، و هیچ تفاوتی نمی‌کند که آن نیروها شیاطین باشند یا جنیان یا چیز دیگر.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

هرگز گول کسانی را مخور که نمازهای طولانی به‌جا می‌آورند و بر روزه گرفتن مداومت دارند و صدقه می‌دهند و خیال می‌کنند که توفیق الهی شامل حال آن‌هاست!... به خدا سوگند می‌خورم شنیدم که رسول خدا می‌فرمودند: هر گاه شیطان گروهی را به کارهای زشت - مانند زنا و شراب‌خواری و ربا و گناهانی مانند آن‌ها -

و ادارد، عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع و سجود را هم محبوب آن‌ها می‌سازد؛ سپس آن‌ها را به پذیرش ولایت امامان غیر معصومی که مردم را به سوی آتش می‌خوانند و روز قیامت بی‌یاور خواهند بود وامی‌دارد.^۱

برای شناخت تفاوت‌های سحر و جادو، با معجزات انبیا علیهم السلام، باید دانست کسی که کار خارق العاده‌ای به عنوان معجزه انجام می‌دهد، اگر ادّعای مناصب الهی مانند امامت یا نبوّت را نداشته باشد ما اصلاً نیازی به شناختن او نداریم، ولی اگر ادّعای مناصب الهی مانند امامت یا نبوّت داشته باشد، چنانچه دروغ‌گو باشد، خداوند تعالی او را رسوا می‌نماید، چرا که در غیر این صورت بندگان که گمراه می‌شوند معذور خواهند بود، مگر این‌که دروغ‌گو بودن او به دلیلی دیگر - مانند دلیل ختم نبوّت، یا فسق و فجور آشکار او - معلوم بوده، و نیازی به رسوا نمودن او نباشد.

عرفان‌های نو ظهور و نو معنویت گرایان!

هیچ تفاوتی بین عرفان‌های نو ظهور و باستانی و شرقی و غربی و یونانی و هندی و مصری و اروپایی و مسیحی و یهودی و سرخ‌پوستی و اسلامی و سنی و شیعی جز در مقام ادّعای واهی و توخالی و ظاهری وجود ندارد، چرا که نو معنویت‌گراها نیز گویند:

خداوند، از شدت حضور، پنهان است... او در بیرون ماست، او در درون ماست، او از بس که هست، و همه جا و همه چیز را از خود سرشار کرده است، دیده نمی‌شود... خدا در ماست!!^۲

”اوشو“ می‌گوید:

۱. بحار الانوار، ۲۷۴/۷۴؛ بشاره المصطفی، ۲۸.

۲. مسیحا برزگر.

خدا جدا از شما نیست خدا نهایت هستی شماست... مثل یک رقص که از رقصش جدا نیست، در واقع کل هستی خداست.^۱

خداوند در همه جا هست پس چگونه می‌تواند در آن‌ها نباشد؟ پس او در یک بت سنگی نیز هست.

سای بابا:

همه انسان‌ها جزئی از خدای واحدند... من او هستم... شما همه سلول‌های زنده‌ای در بدن خداوندید.^۲

عرفان آمریکایی انکار:

هر یک از ما میوه یا یک شاخه از درخت خداییم... هر یک از ما جرقه و شراره‌ای از سوگماد [خدا] هستیم.^۳ ما در ذات خود از همان جوهریم که خدای تعالی... ماده چیزی نیست جز روح خدا که به شکل‌های پایین‌تری درآمد... ما خود حقیقت هستیم، حقیقت زنده و تجسم خود خدا... خدا در درون همه چیز وجود دارد... برای خدا هیچ تفاوتی نمی‌کند که چه شکلی به خود بگیرد.^۴

یوگا:

ما با پروردگار همه جا ناظر و حاضر یکی هستیم... ما اکنون به همان اندازه جزئی از او هستیم که در آینده خواهیم بود.^۵

۱. آفتاب و سایه‌ها؛ محمد تقی فعالی، پاییز ۸۹، ۱۷۴ — ۱۷۵؛ از اوشو، راز بزرگ.

۲. آفتاب و سایه‌ها؛ پاییز ۸۹، ۱۷۷، از: اوشو، راز بزرگ.

۳. آفتاب و سایه‌ها، پاییز ۸۹، ۱۹۱ — ۱۹۲، از تعلیمات ساتیا سای بابا.

۴. آفتاب و سایه‌ها؛ محمد تقی فعالی، پاییز ۸۹، ۳۱۶.

۵. آفتاب و سایه‌ها؛ محمد تقی فعالی، پاییز ۸۹، ۳۳۸ — ۳۳۹.

۶. آفتاب و سایه‌ها، محمد تقی فعالی، زمستان ۸۶، ۱۸۱، ۱۸۲.

فلسفه و عرفان و مسأله جبر

یکی از اصول و قواعد مسلّم فلسفی این است که هر امری باید به نحو جبری و قطعی و غیر قابل تخلف به دنبال امر دگر پیدا شود (قانون جبر علی و معلولی). ایشان پیدا شدن اختیار و اراده انسان را - به عنوان یکی از اجزای علت تامه فعل اختیاری - نیز مشمول همین قانون می‌دانند. بدیهی است با اعتقاد به چنین قانونی باید به‌طور قطعی پذیرفت که هیچ فاعلی در فعل خویش دارای اختیار واقعی نبوده و تمامی افعال به نحو جبر و ضرورت تحقق می‌یابد. فلسفه می‌گوید:

همه چیز به نحو ضرورت و وجوب تحقق می‌یابد.^۱

غیر از واجب بالذات، همه ممکنات حتی افعال اختیاری، فعل خداوند است که بدون واسطه یا با واسطه از آن او می‌باشد.

بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که من دل‌شده این ره نه به خود می‌پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آن‌چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
من اگر خارم اگر گل چمن‌آرایی هست
که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم (حافظ)

در کتاب "الهی نامه" نیز آمده است:

جز این نمی‌شد، با که درآویزیم؟^۲

در این زمینه عرفان پا فراتر گذاشته گوید جز ذات خدا هیچ

۱. الشیء ما لم یجب لم یوجد. اسفار، ۳/ ۲۸۰؛ بدایه، ۴۷؛ نهایه، ۵۸.

۲. ما من شیء ممکن موجود سوی الواجب بالذات حتی الافعال الاختیاریه، إلا وهو فعل الواجب بالذات، معلول له بلا واسطه أو بواسطه أو وسائط. طباطبائی، محمد حسین: نهایه الحکمة، ۳۰۱.

۳. حسن‌زاده آملی، حسن: الهی نامه.

موجود دیگری نیست که سخن از جبر یا اختیار آن در میان آید!

کدامین اختیار ای مرد جاهل
کسی را کاو بود بالذات باطل
چون بود توست یکسر جمله نابود
نگویی اختیارت از کجا بود
هر آن کس را که مذهب غیر جبر است
نبی فرمود کاو مانند گبر است^۱

پیر قونیه مولوی هم موافق با سایر جبری مسلکان سنی و هم مذهب خویش، "ابن ملجم"، شکافنده شریان‌های مقدس خون خدا را، آلت حق می‌شمارد! و بزرگ جنایت او را - که روی تاریخ بشریت را سیاه کرده است - غیر قابل طعن و ملامت می‌داند!! و به هواداری از خوارج و نواصب از زبان امیر عالم وجود، خطاب به "ابن ملجم" می‌سراید:

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو
زان که این را من نمی‌دانم ز تو
آلت حقی تو، فاعل دست حق
کی ز من بر آلت حق طعن و دق
لیک بی‌غم تو، شفیع تو منم
خواجه روحم نه مملوک تنم^۲

همو در دفاع از مکتب اهل جبر می‌گوید:

خلق حق افعال ما را موجد است
فعل ما آثار خلق ایزد است^۳

در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان، و این

۱. مجموعه آثار محمود شبستری، ۱۳۷۱ شمسی، ۸۷ - ۸۸ مثنوی گلشن راز.

۲. مثنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، دفتر یکم، ۳۸۶۶ - ۳۸۶۸.

۳. مثنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، دفتر یکم، ۱۴۹۲ - ۱۵۰۳.

^۱ حقیقتی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد.

^۲ فاعل، در هر موطن اوست، و موثری جز وی نیست.

^۳ هر فعلی در عالم صورت می‌گیرد فاعلش اوست.

جبر و اختیار از نگاه و می

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند:

در آخر الزمان گروهی باشند که گناهان و معاصی را انجام دهند و گویند که خداوند آن را بر ایشان مقدر فرموده است. کسی که ایشان را رد کند مانند کسی است که در راه خداوند شمشیر کشیده باشد.^۴

حضرت رضا علیه السلام می‌فرمایند:

هر کس به تشبیه و جبر اعتقاد داشته باشد مشرک است و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.^۵

فلاسفه یونان اهل تومید و اخلاق بودند

یا بت پرست و ضد اخلاق!

شناخت اکثر مدافعان فلسفه در مورد فلاسفه یونان، مانند سقراط و افلاطون و ارسطو و... از طریق فارابی و ابن سینا و امثال ایشان است،

-
۱. طباطبایی، محمد حسین: رسائل توحیدی، ۸۱.
 ۲. حسن‌زاده آملی، حسن: خیر الاثر در رد جبر و قدر، ۱۹۹.
 ۳. در محضر استاد حسن‌زاده آملی، محسن غروی‌ان، ۸.
 ۴. یکون فی آخر الزمان قوم يعملون المعاصی ویقولون إن الله قد قدرها علیهم، الراد علیهم کشاهر سیفه فی سبیل الله. بحار الانوار: ۵ / ۴۷.
 ۵. من قال بالتشبییه والجبر فهو کافر مشرک، ونحن منه براء فی الدنیا والاخره. بحار الانوار: ۲۵ / ۲۶۶، به نقل از عیون الاخبار شیخ صدوق.

و آن‌ها نیز گاهی با چندین واسطه، از ترجمه‌هایی از کتاب‌های یونانیان استفاده کرده‌اند که توسط مترجمان دستگاه خلافت اموی و عباسی صورت یافته و اصلاً قابل اعتماد نیست، به همین جهت یونانیان را شخصیت‌هایی الهی پنداشته‌اند. در حالی که مراجعه صحیح به کتاب‌های ایشان روشن می‌کند که افراد مورد اشاره گروهی بت‌پرست، و معتقد به خدایان بی‌شمار، و منکر معاد و نبوت انبیا بوده، از جهت اخلاق اجتماعی و خانوادگی و فرهنگی نیز از پست‌ترین ملل جهان درشمارند.

نیز ایشان افرادی هم‌جنس‌باز و اشتراکی - حتی در مورد زنان و فرزندان! - بوده، در بازار سیاست هم دارای این فرهنگ می‌باشند که می‌گوید: "حق با کسی است که زور بیشتر دارد!" و "تفرقه بینداز و حکومت کن". بازی‌گری‌های ضد اخلاق المپیک، و انتخاب ملکه زیبایی و امثال آن نیز از جنایت‌های دیگر ایشان به بشریت است. لذا مطالب ذیل را (که گزینشی بسیار مختصر از کتاب "کنکاشی در تبار فلسفه یونان" است) مرور کنید:

ارسطو به پیروی از افلاطون و اساتید او بت‌پرست بوده است و خدایان یونان را مورد ستایش قرار می‌دهد. هلن روسپی، در یونان مورد ستایش و حتی پرستش قرار می‌گیرد. افلاطون به ترویج زنا و بی بند و باری، و شراب‌خواری و مستی (۶۵۴ قوانین)، و شرک و پرستش بتان زشت و شهوت‌پرست مستقر در کوه المپ (۴۱ تیمائوس)، و ترویج همجنس‌بازی (۲۳۹ فایدروس و ضیافت)، و این‌که همه زنان متعلق به همه مردان باشند (۷۳۹ قوانین). معتقد است، و معیار تربیت خوب، را رقص و موسیقی (۶۵۴ قوانین) می‌داند. و پس از مرگ به تناسخ اعتقاد دارد (تیمائوس، ۹۱ - ۹۲).

افلاطون خدایان کوه المپ را با تمام ضعف‌هایشان می‌پذیرد و می‌گوید: "مگر دیوانه باشیم که دست التماس به درگاه همه خدایان برنذاریم. (تیمائوس/۲۷). در رساله مهمانی افلاطون وقتی سخن از عشق به همجنس به میان می‌آید اروس خدای عشق مورد ستایش قرار می‌گیرد. در کتاب

قوانین او سخن از ستایش دیونیزوس خدای شراب و مستی است. وقتی سخن از جنگ است ذکر خدای جنگ به میان می‌آید. نیایش و ستایش خدایان در تمام آثار افلاطون و ارسطو دیده می‌شود، و حتی سقراط خود را فرستاده آپولون یکی از خدایان می‌داند. ویل دورانت در مورد آکادمی افلاطون می‌گوید: آکادمی یک انجمن اخوت مذهبی بود که در خدمت پرستش خدایان قرار داشت". (۵۷۲ / تاریخ تمدن - رنسانس). افلاطون معتقد به اشتراک جنسی است و همه مردان را مال همه زنان می‌داند (قوانین ش ۷۳۹). و شراب را سعادتی بزرگ و هدیه دیونیزوس خدای مستی می‌داند (قوانین ش / ۶۴۶). تجاوز به سرزمین دیگران و استعمار را تجویز می‌نماید (جمهوری ش ۳۷۳) و زناشویی برادر با خواهر را جایز می‌شمارد. (جمهوری ش ۴۶۱). و معتقد است انسانها پس از مرگ به بت‌ها باز می‌گردند (تیمائوس ۴۱). از دیدن پسران زیبا لذت می‌برد و رسماً به همجنس بازی می‌پردازد و آن را تجویز می‌نماید. (مهمانی، ۴۳۰؛ فایدروس، ۲۳۹). در مسابقه ملکه زیبایی، زنان زیبا صورت و قد و سینه و أسافل اُندام را به مسابقه می‌گذارند، و هیأت داوران مرد ملکه زیبایی را که غالباً غربی است برمی‌گزینند. این کار زشت نیز ریشه‌ای یونانی رومی [تحت تعلیمات فلاسفه ایشان] دارد. سقط جنین نیز مثل دیگر کارهای ناپسندیده ریشه‌ای یونانی دارد. روسپی‌گری و فاحشگی به صورت رسمی، و سربازی زن، بدین معنی که زنان نیز باید دوشادوش مردان بجنگند و حتی در ورزش‌ها با بدن‌های برهنه و عریان شرکت کنند. (ش ۴۵۷ جمهوری) نیز ریشه‌ای یونانی دارد. یونانی‌ها هیچ‌گونه عقیده‌ای به توحید و نبوت و روز حساب و کتاب یا معاد نداشتند، چنانکه افلاطون انسان‌ها را از اخلاف خدایان (فرزندان و جانشینان بت‌های کوه المپ) می‌داند و معتقد است که در این دنیا انسان‌های بدکار بعد از مرگ به صورت حیوانات درمی‌آیند. (تیمائوس / شماره ۹۲)، و انسان‌های خوب به خدایان می‌پیوندند (تیمائوس، شماره ۴۱) و خدا می‌شوند. (جمهوری شماره ۴۶۹). افلاطون در کتاب قوانین می‌گوید:

بهترین سازمان اجتماعی و کامل‌ترین حکومت‌ها و شایسته‌ترین قوانین را در جامعه‌ای می‌توان یافت که... نه تنها همه اموال، بلکه زنان و کودکان نیز میان همه مردم مشترک باشند، و مالکیت شخصی از هر نوع و به هر

کیفیت از بین برده شود. (قوانین / ۷۳۹). افلاطون، در کتاب جمهوری در مورد اشتراک در زنان و کودکان می‌گوید: زنان پاسدار باید متعلق به همه مردان پاسدار باشند و هیچ یک از آنان نباید با مردی تنها زندگی کند. کودکان نیز باید در میان آنان مشترک باشند پدران نباید کودکان خود را از میان آنان تمییز دهند و کودکان نیز نباید پدران خود را بشناسند. (جمهوری / ۴۵۷). پال‌رسل کتابی دارد بنام صد هم‌جنس‌باز مشهور؛ او در آن کتاب بعد از ذکر سقراط و افلاطون و ارائه مدارک، فصلی را نیز به اگوستینوس و فرانسیس بیکن اختصاص داده است. جواهر لعل نهرو می‌گوید: از ادبیات یونانی به خوبی پیداست که روابط جنسی با هم‌جنسان و لواط بد شمرده نمی‌شده است در واقع این روابط صورت عاشقانه هم پیدا می‌کرده است. ظاهراً صورت ادبی این شده بود که معبود و معشوق به صورت جنس نر نمایانده شود و مرد باشد... هرودت مورخ یونان باستان با افتخار تمام می‌گوید: (پارس‌ها) روابط جنسی با پسران را از یونانیان آموخته‌اند. (تاریخ هرودت، هدایتی، ۱۳۵). افلاطون در کتاب مهمانی ازخدای عشق نام می‌برد و می‌گوید: روس که با آفرودیت پیوند دارد از مردی تنها پدید آمده است و در ایجاد او زنی سهمیم نبوده از این رو روی با پسران دارد و کسانی که از او الهام می‌یابند تنها به پسران دل می‌بازند که طبعاً هم خردمندتر از زنانند و هم نیرومندتر از آنان. (ش ۱۸۱ مهمانی).

فلسفه و عرفان و عشق مجازی

گونه‌ای از نظریات انحرافی جنسی فلسفه یونان، با عنوان "عشق مجازی" به بسیاری از مکاتب فلسفی و عرفانی راه یافته است. خلاصه‌ای از مطالب ملاصدرا در این باره این است:

در بیان عشق به پسر بچه‌های با نمک و زیباروی:

بدان که نظرات فلاسفه در این عشق، و پسندیده و ناپسند بودن آن متفاوت است. آنچه که با نظر دقیق می‌توان گفت این است که چون که این عشق در وجود بیشتر ملت‌ها به نحو طبیعی موجود است پس ناگزیر

باید نیکو و پسندیده باشد. به جان خودم قسم، این عشق نفس انسان را از دردسرهای سختی‌ها نجات می‌دهد و همت انسان را به یک چیز مشغول و معطوف می‌کند که آن عشق زیبایی انسان است که در آن مظهر خیلی از زیبایی‌های خداوند است. و به همین دلیل برخی از مشایخ و بزرگان عرفان پیروان خود را آمر می‌کردند که در اول این راه باید عاشق شوند.

زمانی نهایت آرزوی عاشق برآورده می‌شود که به او نزدیک شود و با او هم صحبت گردد و با حصول این مطلب چیز بالاتری را می‌خواهد و آن این است که آرزو می‌کند ای کاش با معشوق خلوت کرده و بدون حضور شخص دیگری با او هم صحبت گردد، و باز با برآورده شدن این حاجت می‌خواهد که با او هم آغوش گشته و او را بوسه‌باران کند، تا می‌رسد به جایی که آرزو می‌کند که ای کاش با معشوق در یک لحاف و رختخواب قرار گیرد و تمام اعضای خود را تا جایی که راه دارد به او بچسباند، و با این حال آن شوق اولیه و سوز و گداز نفس بر جای خود باقی است، بلکه به مرور زمان اضافه نیز می‌گردد کما این که شاعر نیز بر این مطلب اشاره کرده است: با او معانقه [در آغوش گرفتن] کردم باز هم نفسم به او مشتاق است و آیا نزدیک‌تر از معانقه و در آغوش گرفتن چیزی تصوّر دارد؟! و لب‌های او را مکیدم شاید حرارت درونی من از بین برود اما با این کار فقط هیجان درونیم افزایش یافت. گویا تشنگی من پایان‌پذیر نیست مگر که روح من و معشوقم یکی شود.^۱

ابن عربی و شارح کتاب وی آقای حسن زاده تصریح می‌کنند که مواقعه و عمل زناشویی بین زن و مرد در واقع بین مرد و خدا واقع می‌شود، چنان که بر خلاف ضرورت عقل و وحی، و بر خلاف ادب و نزاکت اسلامی و اخلاق اجتماعی، در مجامعت و مواقعه مرد و زن، خدا را فاعل و منفعل! دانسته‌اند، و همین را هم مقتضای وحدت شخصیه وجود! (که البته این مسأله حتی زنا و لواط و مواقعه مشرکین و ملحدین

و ناصبی‌ها را هم شامل می‌شود!) و خلقت خداوند و پیدا شدن خلق را، مانند تولید مثل انسان از منی خود! دانسته‌اند، و همین را هم مقتضای معارف قرآن و روایات و علوم اهل بیت علیهم السلام!^۱

شناخت مولوی و شمس تبریزی

صوفیان و عارفان با نهان داشتن چهره واقعی خود در پس پرده فریبنده "ولایت" و "تصرف در شؤون هستی" - در صورتی که به اعتراف خود ایشان، صدور این امور از هر مرتاض ملحدی ممکن است - فرهنگ "توحید" و "نبوت" و "امامت" و "ولایت" و "عبادت" و "مسئولیت" و "روشن‌گری" مکتب قرآن و وحی را تحریف کردند، و به جای آن "وحدت وجود" و "جبر" و "جن‌گیری" و "کفایت" و "بی‌مسئولیتی" و "اباحی‌گری" و "رقص" و "سماع" و... را به ارمغان آوردند! "شمس تبریزی" می‌گوید:

اگر از تو پرسند که مولانا را چون شناختی؟ بگو: از قولش می‌پرسی -
«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲، و اگر از فعلش می‌پرسی «کل يوم هو في شأن»^۳ و اگر از صفتش می‌پرسی «قل هو الله احد»^۴، و اگر از نامش می‌پرسی «هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم»^۵، و اگر از ذاتش می‌پرسی «لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر»^۶.

۱. محمد الهمم، حسن زاده، حسن، ۶۰۷ - ۶۰۹.

۲. سوره یس، آیه ۸۲

۳. سوره الرحمن، آیه ۲۹

۴. سوره توحید، آیه ۱

۵. سوره حشر، آیه ۲۲

۶. سوره شوری، آیه ۱۱

۷. شمس تبریزی، مقالات، ۷۸۹ چاپ دوم، ۱۳۷۷، انتشارات خوارزمی

"شمس تبریزی" مقام معرفت و خوف و خشیت برترین بانوی خلقت و یکتا کفو امیر عالم آفرینش، حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام را خوار و پست شمرده، می گوید:

فاطمه رضی الله عنها عارفه نبود، زاهده بود. پیوسته از پیغمبر حکایت دوزخ پرسیدی.^۱

آری، این است مقامات ادّعایی عارفان واصل و پیران تصوّف و عرفان! و این است علایم واضح و آشکار عداوت و دشمنی ایشان با پاکان آفرینش، تا دیگر هرگز کسی جسارت های بی شرمانه آنان را حمل بر تقیه نکند، و ایشان را از شیعیان آل الله به شمار نیاورد! همو نیز، وجود "ایمان مجسم" و "حق مطلق" امیر المؤمنین علیه السلام را رهیافت هوا و هوس می داند، و می سراید:

چون خُندو انداختی در روی من
نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا
شرکت اندر کار حق نبود روا^۲

و "مولوی" گوید:

پیر من و مراد من، درد من و دوی من
فاش بگفتم این سخن، شمس من و خدای من^۳
آنان که هنوز در اثر فریبندگی اشعار و تبلیغات سوء اهل عرفان
آن قدر از نصوص مکتب وحی و روش انبیا و امامان هدی علیهم
السلام دور نیفتاده اند که مجلس شعر و سماع و رقص و موسیقی و کاباره

۱. نقدي بر مثنوی، ۹۲، به نقل از مقالات شمس، ۱۵۱ - ۳۴۱

۲. مثنوی، تصحیح: استعلامی، محمد، دفتر یکم، ۳۹۹۱.

۳. دیوان شمس، غزلیات، ۵۰۹، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۷.

مختلط زنانه و مردانه، و گروه ارکستر را بر مجلس زهد و تقوی و عقل و عدل و قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه ترجیح دهند، بدانند که:

[مولوی] در عقاید و افکار و تعلیمات خود به سه عنصر علم الجمال تکیه کرده بود: عشق، موسیقی، سماع. و در تمام آثار خود از موسیقی به عنوان یک "هنر متعالی" یاد می‌کند. او هم معتقد بود که: آن‌جا که سخن‌باز می‌ماند، موسیقی آغاز می‌شود. زبان موسیقی زبان جهانی است و زبان عاشقان است.^۱ به روایت "افلاکی" در "مناقب العارفین" علاقه‌ی مولوی به نی و رباب^۲ قونیه را از نوای موسیقی پر کرده بود. حتی در حال وضو گرفتن نیز بانگ رباب گوش درویشان را نوازش می‌کرد و به نظر آنان دیگر بدعت به صورت سنت درآمدی بود.^۳

مولوی پس از برخورد با شمس، موسیقی و دوستی سماع را تا بدان حد گسترش می‌دهد که حتی به طور هفتگی، مجلسی ویژه سماع بانوان، همراه با گل افشانی و رقص و پای‌کوبی زنان در قونیه بر پا می‌دارد... تا جایی که حتی در مواردی چون سرگرم رباب و موسیقی می‌شده نمازش را وا می‌گذاشته است، و با وجود تذکار به وی، موسیقی را رها نمی‌کرده، بلکه نماز را ترک می‌گفته است!^۴

البته ایشان با کمال بی‌شرمی معتقدند که بدعت‌هایشان، مساوی با فرمایشات انبیا علیهم السلام است و می‌گویند:

بدعت اولیای حق، به مثابت سنت انبیای کرام است!^۵

۱. تفضلی، ابوالقاسم، سماع درویشان در تربت مولانا، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۷۲.

۲. "رباب" ابزار موسیقی خاصی است.

۳. تفضلی، ابوالقاسم، سماع درویشان در تربت مولانا، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۹۰.

۴. ن. ک: افلاکی، شمس الدین محمد، مناقب العارفین، ۱۳۸۵ شمسی، ۳۹۵، (۳۲۸/۳ - ۳۳۰) - ۴۹۰، (۴۶۸/۳)، صاحب الزمانی، ناصرالدین، ۱۳۷۷ شمسی، خط سوم، ۷۴ - ۷۵.

۵. افلاکی، مناقب العارفین، ۱۳۷۵ شمسی، ۵۷۸/۲.

نقد مکتب تفکیک میرزا مهدی اصفهانی

میرزا مهدی اصفهانی، مدت‌های مدیدی از عمر خویش را به سیر و سلوک‌های عرفانی و وحدت وجودی سپری نمود، سپس از نجف اشرف به مشهد مقدس نقل مکان نموده، با ادّعای توبه و بازگشت از مطالب فلسفی و عرفانی، به نقد فلسفه و عرفان پرداخت و شاگردانی تربیت کرد، اما تأمل در خور نشان می‌دهد که مکتب ایشان گرچه تحت عنوان نقد و ابطال فلسفه و عرفان شهرت یافته است، ولی بر خلاف این شهرت، مطالبی تحویل داده است که عیناً همان مطالب فلاسفه و عرفا می‌باشد، و با مبانی مکتب عقل و وحی و اعتقادات فقها و علمای بزرگوار شیعه کاملاً مباین است. چنان که:

الف) نظریه مکتب ایشان این است که جز وجود خداوند هیچ وجودی در کار نیست. و خداوند نمی‌تواند هیچ چیزی خلق نماید، و الا لازم می‌آید وجود خودش محدود شود.

ب) در مکتب مذکور پیمودن راه استدلال عقلی و برهانی، و کسب یقین به معارف الهی از طریق آن، صرفاً ضلالت و گمراهی و طریق مجانین است، در این مکتب تمامی تصوّرات و تصدیقات، ضلالت و جهالت است. و حتی در مورد معرفت واقعی خداوند باید در حالت نفی تعقل و تفکر، کنه وجود خداوند را در وجود خود یافت و وجدان کرد. و اینک تفصیل مطالب ایشان در دو فصل:

فصل اول: وحدت و وجود و انکار معنای حقیقی خلقت

پیروان میرزای اصفهانی در طریق معرفت خداوند تعالی و رابطه خالق و خلق، دقیقاً همان راهی را می‌روند که فلاسفه رفته‌اند، چرا که ایشان نیز منکر معنای حقیقی خلقت و آفرینش بوده، و وجود اشیا را

به نفس وجود خدا می‌دانند، نه به آفرینش الهی. چنان‌که می‌گویند:

کائنات از جهت ذات، بدون این‌که جعل و آفرینشی در کار باشد موجود و محقق به خدایند. و همین است جاعلیت ذاتی بدون فعل خداوند... ذات مجعولاتی که به این غیر موجودند مجعولیت ذاتی می‌باشد بدون این‌که جعل [خلقت] و فعل و تأثیر و مانند این‌ها باشد.

هر گاه به این وجود [صادر اول] از نظر شکل و صورت و این بودن آن نگاه کنی، ناچار باید آن را نور محمد و مخلوق بدانی و حق نداری بگویی که آن خداست... و اگر نظر به اصل نوریت و وجود آن کنی و از تعین و شکل آن چشم‌پوشی، به طور کلی از خلق صرف نظر کرده و به خدا توجه نموده‌ای.

غیر از خدا و وجود او هیچ چیزی نیست و گرنه لازم می‌آید خدا محدود باشد. هیچ وجودی نیست مگر وجود خدا.

قاعده (سنخیت) در اعطای حق، کمالات نوری را، جاری است، انوار علم و حیات و سایر کمالات نوری علم ذاتی حق و اشراقات ذاتیه اوست.

نور خدا همیشه مطلق غیر متعین است، در عین این که این مخلوقات

۱. ان حيث ذات الكائنات هو الكون والتحقق به بلا جعل... وهذه هو الجاعلية الذاتية بلا فعل منه تعالى... يكون حيث ذات المجعولات بهذا الغير مجعولة بالذات... بلا جعل ولا فعل ولا تأثير ولا غيرها. میرزا مهدی اصفهانی، معارف القرآن.
۲. كلما توجهت إلى هذا النور بوجه الهذية لا مناص لك من القول بأنه نور محمد ومخلوق... ولو نظرت إلى أصل نوريته وغمضت العين عن هذيته، فقد صرفت النظر عن الخلق بالكلية وتوجهت إلى الله تعالى. تقریرات، میرزای اصفهانی، ۶۵.
۳. ليس شيء غيره تعالى وغير وجوده وإلا يلزم التحديد. میرزا مهدی اصفهانی، تقریرات، ۹۸.

۴. لا وجود إلا وجود الله. معارف الهیة، حلبی، محمود، ۷۸۴.

۵. عارف و صوفی چه می‌گویند، تهرانی، ۲۳۸، ۲۶۸.

اسما و تعینات و صفات اویند.^۱

در واقع و نفس الامر، با قطع نظر از شکل‌ها و محدودیت‌ها... او [محمد صلی الله علیه وآله] خدای تعالی است.

در عالم به هیچ وجه شرک نمی‌باشد.^۳ شیطان هم نور وجود دارد. وجود نور است.^۴ حتی شمر هم دارای نور ولایت است.^۵

اگر در مقابل و به محاذات علم و قدرت خدا، علم و قدرت و وجود دیگری باشد لازم می‌آید که خدا علم و قدرت و وجود خودش را واجد، و علم و قدرت و وجود دیگران را فاقد باشد، پس در خدا ترکیب پیش می‌آید... بنا بر این غیر وجود و نور و علم و قدرت خدا، وجود و نور و علم و قدرت دیگری نیست.

بر همگان روشن است که اختلاف اساسی مکتب وحی و برهان با فلسفه و عرفان، و در صدر ایشان با خود صدر الفلاسفه، در این است که مکتب وحی و برهان می‌گوید همه ما سوی الله مخلوق خداوندند و او آن‌ها را "لا من شیء" یعنی بدون سابقه وجودی آن‌ها آفریده است. اما فلسفه و عرفان منکر معنای حقیقی خلقت است، و اشیا را در مقابل خداوند موجود نمی‌داند، بلکه آن‌ها را مانند معنای حرفی، قائم به خدا، و در حقیقت جزء خدا می‌داند نه مخلوق او. پیروان میرزای اصفهانی در این جهت نیز تابع ایشانند و می‌گویند:

۱. فنور الله مطلق غیر متعین أبدا فی عین کون هذه المخلوقات أسمائه و تعیناته و صفاته. میرزا مهدی اصفهانی، تقریرات، ۶۸.

۲. فی الواقع و نفس الامر مع قطع النظر عن التعینات و المضایق... فإذا هو [محمد صلی الله علیه وآله] الله تعالی. تقریرات درس میرزا مهدی اصفهانی، ۶۷ - ۶۸.

۳. معارف الهیه، حلّی، محمود، ۷۵۵.

۴. معارف الهیه، حلّی، ۵۶۱.

۵. معارف الهیه، حلّی، محمود، دوره دوم، درس دوازدهم.

۶. معارف الهیه، حلّی، محمود، ۷۵۵.

کائنات اعم از پیغمبر یا غیره ظالند... قائم بالذات نیستند. قائم به غیرند... رتبه بشر، رتبه حیات و وجود نیست. بنا بر این چنانچه قائل به این مطلب باشیم شرک محض است. و معنای بالغیر بودن در عالم تشبیه، مانند سایه شیء است.

ملا صدرا... می گوید ممکنات، وجود امکانی، وجود رابطه است، اصلاً معنای حرفی محض است، معنای حرفی استقلال به هیچ وجه ندارد. حرف هو القائم بالغیر. ملا صدرا می گوید وجود امکانی مثل معنای حرفی است، کنهش بالغیر است، اینجا درست فهمیده.

در حقیقت وجود نخواهد شد که چیز دیگری موجود باشد. در نور شمس وجود، وجود دیگری موجود نمی شود و الا اجتماع نقیضین می شود.

حقیقت مختص ذات خداوند است. ذات مختص حضرت ربّ العزه می باشد. پس تو ذات، خدا هم ذات؟ تو حقیقت، خدا هم حقیقت؟ نه نه نه. غلط محض است کفر محض است. اگر چنین باشد پس تو هم مقابل خدایی. تو یکی خدا هم یکی!

فصل دوم: سوفسطائیکری و کشف و شهود

اتباع میرزای اصفهانی تنها راه واقعی معرفت را جدا شدن از تفکر و تعقل می دانند، بلکه واقعیت را فقط شهود نفسی خود می دانند و نام این شیوه نادرست را هم حجیت ذاتی عقل! و شناخت عقل به عقل، و

-
۱. معرفت نفس، تحریر یگانه، ۳۶۱ - ۳۶۰، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۳۰.
 ۲. ومعنی کونها بالغیر فی عالم التشبیه کظلّ الشیء. انوار الهدایة، ۲۴، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۲۳.
 ۳. معارف الهیه، حلّی، محمود، دوره دوم، خطی، ۳۰۷.
 ۴. معارف الهیه، حلّی، محمود، دوره دوم، خطی، ۳۰۷.
 ۵. معرفت نفس، تحریر یگانه، ۳۳۵ - ۳۳۴، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۳۰.
 ۶. معرفت نفس، تحریر یگانه، ۳۵۷ - ۳۵۶، ابواب الهدی، سال ۱۳۸۷، ۱۲۹.

شناخت وجود به وجود، و معرفت خدا به خدا می‌گذارند:

تمامی معقولات بدیهی و ضروری، ظلمت است، و کشف کردن حقیقت‌های نوری یا ظلمانی با آنها عین باطل می‌باشد. و طلب معرفت از این راه، عین گمراهی و ضلالت آشکار است، چرا که آن کج راهه و روش دیوانگان است. ^۱ تصورات و تصدیقات هیچ نتیجه‌ای ندارند جز یقین، و هیچ امانی هم از خطای یقین در کار نیست.

برای فهم حقیقی مطالب عالم اظله و اشباح راه منحصر در تجرید و خلع بدن و وجدان نمودن خویش است... در این حالت خودتان را وجدان می‌کنید و روزنه‌ای از آن مقام اظله و اشباح را خواهید فهمید. من متغیرم پس مغیر دارم، اینها تمام صور عقلیه است. اینها وجدان خدا نیست.

این راه فقط تجرید می‌خواهد تجرید از علایق، خلاص شدن از علایق، همه علایق را بر طرف کردن، این راهش است. بعد منتظر بودن است که ببیند از حق چه می‌ریزد توی دلش.

عین خود خدا را یافتند نه مفهوم واجب الوجود، و نه مفهوم مصداق. ^۵ یافتن خدا تنها از سیر وجدان میسر است (نه عقل و...).

تا انسان معتدل است و هوشیاری دارد، هرگز کسی نمی‌تواند به او بگوید که تو خدایی! ^۷

۱. إن المعقولات الضرورية مظلمة الذات، واستكشاف الحقائق النورية أو الظلمانية بها عين الباطل، وطلب المعرفة من هذا الطريق عين الضلال المبين، فإنه طريق معوج، وهو سلوك المجانين. ابواب الهدی، چاپ اول، سال ۱۳۸۷، ۲۹۴.

۲. التصورات والتصدیقات لا یفیدان إلا الیقین. ولا أمان لخطأ الیقین. میرزا مهدی اصفهانی: ابواب الهدی، نسخه نجفی، ۶۹.

۳. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۱۶۳.

۴. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۳۷.

۵. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۱۳۱.

۶. معارف الهیه، حلبی، محمود، نسخه خطی، دوره دوم، ۱۸۱.

۷. حلبی، محمود، معارف الهیه، نسخه آستان قدس رضوی، ۷۵۴.

۱. مشاهده او ولهی و اندکاکی است و انسان چیزی نمی‌تواند بگوید.
۲. خداوند تعالی... به ذات خود ظاهر است.
۳. مراد از فطرت توحیدی، معرفت و شناخت می‌باشد نه عقیده به خدا.
۴. این مشاهده قلبی بدون واسطه هر گونه تصور و مفهومی انجام می‌یابد.
۵. پس اعتقاد به محال بودن معرفت خدا و بستن باب معرفت کنه ذات خدا... باطل می‌باشد.

سند مکتب میرزای مهدی اصفهانی و سایر ومدت وجودیان معاصر

شکی نیست که حفظ سلسله‌ها و مراتب و روابط خاصّ مرید و مرادی - و لو این‌که تحت عنوان استاد و شاگرد باشد - و لزوم رعایت اجازات^۶ از اصول ضروری و مسلم مرام متصوفه است، و این مسأله هم، خلاف ضروریات مبانی اسلام و مکتب اهل‌بیت علیهم السلام می‌باشد. با این حال باز هم مکتب میرزای اصفهانی از این رویه نادرست پیروی کرده، چنان‌که گاهی در مکتب ایشان هم ادّعا می‌شود میرزا مهدی اصفهانی پس از روی گرداندن از فلسفه و عرفان، در عالم لا فکری به خدمت شخصی به نام صاحب علم جمعی می‌رسیده، و از او کسب معارف می‌نموده است. و جالب این‌که بر اساس آنچه در کتاب تقریرات، به طور رمزی و سری بیان شده است، استاد و سر سلسله این

-
۱. معارف الهیه، حلبی، محمود، درس چهل و پنجم.
 ۲. والله تعالی... هو الظاهر بذاته. ملکی، محمد باقر: توحید الإمامیه، ۲۷۶.
 ۳. مبانی خدا شناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، برنجکار، رضا، ۱۳۲.
 ۴. مبانی خدا شناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، برنجکار، رضا، ۱۴۵.
 ۵. فالقول بامتناع معرفة الله وسد باب معرفة الكنه... قول باطل. تقریرات درس میرزا مهدی اصفهانی ۶۹ - ۷۰.
 ۶. این نوع اجازه، غیر از اجازه اجتهاد و روایت است که از روش‌های فقها می‌باشد.

مکتب نیز، جز استاد عرفای وحدت وجودی دوران معاصر (جولایی گمنام و مشکوک الهویة) کس دیگری نیست. همان‌ها که میرزا به شدت ادعای مخالفت با آن‌ها را داشته، و بر بطلان و انحراف آنان تأکید می‌ورزیده است. چنان که در کتاب "طرائق الحقایق" - که تألیف رحمت علی شاه نعمت‌اللهی شیرازی می‌باشد، و در بیان طریقه صوفیان شاه نعمت‌اللهی، و شرح حال مشایخ و اقطاب صوفیه نگاشته شده است - و نیز در کتاب "لب اللباب" می‌خوانیم:

حدود متجاوز از یک‌صد سال پیش در شوشتر... آقا سید علی شوشتری... به تصدی امور عامه از تدریس و قضا و مرجعیت اشتغال داشته. یک روز ناگهان کسی در منزل را می‌زند... در را باز می‌کند می‌بیند شخص جولایی - بافنده‌ای - است... می‌گوید: فلان حکمی را که نموده‌اید طبق دعوی شهود... صحیح نیست... ملک متعلق به طفل یتیمی است و قبالة آن در فلان محل دفن است. این راهی که شما در پیش گرفته‌اید صحیح نیست... و می‌رود. آیت‌الله در فکر فرو می‌رود این مرد که بود و چه سخنی گفت؟ در صد تحقیق برمی‌آید. معلوم می‌شود که در همان محل، قبالة ملک یتیم مدفون است و شهود بر ملکیت فلان، شاهد زور بوده‌اند. بسیار بر خود می‌ترسد... شب بعد... جولای در می‌زند می‌گوید: آقا سید علی شوشتری، راه این نیست که شما می‌روید. و در شب سوم... جولای می‌گوید: معطل نشوید... به نجف اشرف مشرف شوید و وظایفی را که به شما گفته‌ام انجام دهید و پس از شش ماه در وادی السلام نجف اشرف به انتظار من باشید... مرحوم شوشتری... در اولین وهله‌ای که وارد نجف اشرف می‌شوند، در وادی السلام هنگام طلوع آفتاب مرد جولای را می‌بیند که گویی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید و دستوراتی داده و پنهان شد. مرحوم شوشتری... طبق دستورات جولای عمل می‌کنند تا می‌رسند به درجه و مقامی که قابل بیان و ذکر نیست... استاد بزرگوار عارف بی‌بدیل مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی از شاگردان مکتب مرحوم آقا سید احمد کربلایی هستند که ایشان و حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و حاج شیخ محمد بهاری شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی و او شاگرد سید علی شوشتری و او هم صاحب

داستان جولا بوده‌اند. این است سلسله اساتید ما که بالاخره به آن شخص جولا منتهی می‌شود، ولی آن مرد جولا چه کسی بوده و به کجا ارتباط داشته... هیچ معلوم نیست.

واقعاً انسان از اعتماد ایشان به شخصی ناشناس به شگفت می‌آید! جایی که فقها حتی در یک مسأله فرعی و مختصر فقهی به روایت شخص مجهول اعتماد نمی‌کنند، چگونه فلاسفه و عرفا و پیروان میرزای اصفهانی در مطلبی که تمام اصول و فروع دین و امر دنیا و آخرت ایشان را تحت الشعاع قرار می‌دهد خود را موظف به اجرای دستورات کسی قرار می‌دهند که به صراحت اعتراف می‌کنند اصلاً معلوم نیست چه کسی بوده، یا با چه نیروهایی ارتباط داشته است. آن هم بر اساس خبری که هر مرتاض بی‌دینی ممکن است مانند آن را بگوید! و نیز اصلاً معلوم نیست که آیا آن سند ساختگی بوده است یا واقعی؟ روشن است که این روش جولا منافی و مخالف با ضرورت دین اسلام است، چه اینکه سیره و سنت قطعی اسلام و مسلمانان به طور پیوسته بر حکم بر مبنای شهادت شهود جریان داشته و دارد.

میرزای اصفهانی و داستان غیر واقعی دیدار امام زمان علیه السلام

برخی پیروان میرزای اصفهانی درباره وی مدعی‌اند:

... حضرتش به او نظری خاص داشته‌اند؛ لبان او را بوسیده‌اند؛ بر او تجلی فرموده‌اند؛ حضرت او را انتخاب کرده‌اند که متحمل علومشان بشود و علومشان را پخش کند... متوسل به حضرت شده بود. حضرت در بیداری بر سر قبر هود و صالح در وادی السلام نجف تشریف فرما شدند و بر او تجلی کردند، و راه را به او نمایانند. آن بزرگ این چنین آدمی بوده است... سرانجام متوسل به حضرت شد، و ایشان بر او تجلی کردند. نواری سبز رنگ که با خطی نورانی بر آن عبارات زیر نوشته شده بود، جلو سینه مبارکشان

بود: "طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساوق لانکارنا". وقد اقامنی الله وانا حجة ابن الحسن.

داستان فوق از جهات متعددی مخدوش است زیرا:

(۱) میرزای اصفهانی به استناد دست نوشته خود او که در پایان کتاب ابواب الهدی توسط پیروان وی کلیشه شده است تصریح می‌کند که آنچه بیان شد در خواب بوده است نه بیداری، و در حجره بوده است نه در وادی السلام، و دیدن یک ورقه بوده است نه امام عصر علیه السلام.

(۲) اصل عبارت منسوب به حضرت تحریف شده است، زیرا میرزا به قلم خود می‌نویسد که عبارت چنین بوده است: "طلب المعارف من غیرنا اهل البیت مساوق لانکارهم"! نه "لانکارنا".

(۳) نام حضرت، غلط و بر خلاف قواعد عربی می‌باشد، چرا که صحیح این است که گفته شود الحجة ابن الحسن، نه حجة بن الحسن! و این نام در پشت ورقه بوده است نه امضای آن مطلب.

(۴) غلط دیگر از جهت قواعد عربیت این است که همزه وصل "ابن" در کتابت و امضای امام زمان علیه السلام حذف شده است.

(۵) عبارت مذکور هیچ فضیلتی را اثبات نمی‌کند بلکه امامان معصوم علیهم السلام بارها چنین مطلبی را حتی به مخالفان خود هم فرموده‌اند و با ایشان اتمام حجت فرموده‌اند.

(۶) اگر تحمّل علوم اهل بیت علیهم السلام از راه مراجعه به کتب اخبار و روایات بوده است که قطعا تحمل و پخش آن‌ها سال‌ها و بارها

قبل از وجود میرزا انجام یافته است، و اگر از راه کشف و شهود و تجرید و خلسه و... بوده است، پس بر چه اساسی آقایان با شیخیه و صوفیه و عرفا مخالفت و مبارزه می‌کنند؟!

۹) به طور کلی هرگز نباید برای افراد غیر معصوم مقاماتی ساخت که اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد، و هیچ تفاوتی نمی‌کند که نام او را قطب بگذارد یا مرشد، یا استاد، یا پیر، یا دارای علم کلی، یا صاحب علم جمعی، یا صاحب نفس و اجازه، یا رکن رابع، یا انسان کامل، یا دارای چشم برزخی، یا عارف ربّانی، یا فقیه صوفی، یا...

نظرات برخی بزرگان در مورد "وعدت وجود" و مطالب فلسفه و عرفان

"علامه حلی" قدس سره می‌فرماید:

برخی صوفیان سنی مذهب گفته اند: "خداوند نفس وجود است، و هر موجودی همان خداست". و این مطلب عین کفر و الحاد است. و حمد مر خدایی را که ما را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام - نه پیروی از نظرات گمراه کننده - فضیلت و برتری بخشید.

فارق بین اسلام و فلسفه این مسأله است که خداوند قادر نبوده و مجبور باشد، و این همان کفر صریح است.^۲

سؤال سید مهتّا از علامه حلی رحمه الله تعالی:

چه می‌فرمایید در مورد کسی که به توحید و عدل و نبوت و امامت معتقد است اما می‌گوید عالم قدیم است؟ حکم وی در دنیا و آخرت چیست؟

پاسخ علامه حلی قدس الله نفسه:

۱. کشف الحق و نهج الصدق، ۵۷.

۲. نهج الحق، ۱۲۵.

بدون اختلاف بین علما هر کس معتقد به قدم عالم باشد کافر است، زیرا
فرق مسلمان با کافر همین است، و حکم او در آخرت، به اجماع، حکم بقیه
کفار است.^۱

قطب الدین راوندی قدس سره می‌فرماید:

فلاسفه اصول اسلام را اخذ کرده، سپس آن‌ها را بر طبق آرای خود
تفسیر و تأویل کردند... آنان تنها در ظاهر با مسلمانان توافق دارند و گرنه در
واقع تمامی اعتقادات آن‌ها هدم اسلام و اطفاء نور شریعت است. وِیَّأَیُّ اللَّهِ
إِلَّا أَنْ يُنِیمَ نَوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.^۲

شیخ بهایی رحمه الله می‌فرماید:

کسی که از مطالعه علوم دینی اعراض نماید و عمرش را صرف فراگیری
فنون و مباحث فلسفی نماید، دیری نباید که هنگام افول خورشید عمرش
زبان حالش چنین باشد:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم کنون می‌میرم و از من بت و زنار می‌ماند

علامه مجلسی قدس الله نفسه می‌فرماید:

مشهور نمودن کتب فلاسفه در میان مسلمانان از بدعت‌های خلفای
جور دشمن ائمه دین است تا بدین وسیله مردم را از دین و امامان علیهم
السلام برگردانند.^۳

مرحوم صاحب جواهر در مورد فلسفه فرمودند:

به خدا سوگند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم جز برای ابطال
این خرافات و مزخرفات از جانب خداوند مبعوث نشده است!^۴

۱. أجوبة المسائل المهنائية، ۸۹.

۲. الخرائج والجرائح، ۳ / ۱۰۶۱.

۳. بحار الأنوار، ۵۷ / ۱۹۷.

۴. السلسبیل، میرزا ابوالحسن اصطهباناتی، ۳۸۶.

مرحوم آیت الله بروجردی می‌فرماید:

حتی اصطلاحات فلسفه را به کار نبرید که موجب انحراف از حقایق الهیه نفس الامریه است.^۱

مرحوم نجفی مرعشی (تذییلات إحقاق الحق، ۴۸۴/۱) می‌فرماید:

حکمت حقیقی تنها آن است که از معادن علم و خزائن وحی گرفته شود... و بهره‌یز بهره‌یز از آن چه که فلاسفه آراسته‌اند، و هرگز به آنچه که در نوشته‌هایشان آورده‌اند مغرور و فریفته مشو، و به کلمات ایشان حسن ظن نداشته باش تا از مهالک نجات یابی.

حضرت آیت الله وحید در ردّ فلسفه و عرفان و نقل و تأیید سخنان مخالفان فلسفه (فایل‌های تصویری موجود است، نیز: مجله نور الصادق، ش ۹-۱۰-۱۹-۲۰) فرمودند:

عرفان پیش من است، همه مولوی را می‌خواهی پیش من است، هر جا را می‌خواهی برایت بگویم، فلسفه را بخوای از اول اسفار تا آخر، از هر جا بگویی از اول مفهوم وجود تا آخر مباحث طبیعیات برایت بگویم، اما همه کشک است، هر چه هست در قرآن و روایات است.

این سنخیتی که بین علت و معلول قائلند باطل است، و وحدت وجود و موجود از ابطال ابطال است و کفر محض است.

ما امام صادق علیه السلام را شناختیم، اگر جعفر بن محمد علیهما السلام را می‌شناختیم دنبال این و آن نمی‌رفتیم، قی کرده‌های فلاسفه یونان را نشخوار نمی‌کردیم، زباله‌های عرفان اکیسوفان را هضم نمی‌کردیم.

مرحوم آیت الله بهجت خواندن فلسفه را خطرناک می‌دانستند مگر بعد از اجتهاد در علم کلام و تصحیح اعتقادات.^۲ و به کسی که قبل از

۱. چشم و چراغ مرجعیت (ویژه نامه مجله حوزه درباره آیت الله بروجردی)، ۱۴۰-۱۴۲.

۲. در محضر آیت الله بهجت، ۲۶/۳.

علم کلام می‌خواست فلسفه بخواند فرمودند:

آقا می‌خواهد برود کافر شود!^۱

آیت الله سید محمد باقر صدر رحمه الله در شرح عروة الوثقی:

بدون شک اعتقاد به مرتبه‌ای از دوگانگی که موجب تعقل اندیشه خالق و مخلوق باشد مقوم و ریشه و اساس اسلام است زیرا بدون آن عقیده توحید اصلا معنایی ندارد. بنابر این اعتقاد به وحدت وجود اگر به گونه‌ای باشد که آن دوگانگی را از اندیشه معتقد به وحدت وجود بزداید کفر است... گاهی ادعا می‌شود که فرق بین خالق و مخلوق فقط امری اعتباری و غیر واقعی است زیرا اگر حقیقت به طور مطلق و بدون صورت در نظر گرفته شود خداست، و اگر به طور مقید و دارای صورتهای مختلف در نظر گرفته شود غیر خداست و... این اعتقاد کفر است.^۲

در کتاب مبدأ اعلی آمده است:

مکتب وحدت موجود، با روش انبیا و سفرای حقیقی مبدأ اعلی تقریباً دو جاده مخالف بوده، و به همدیگر مربوط نیستند، زیرا انبیا همگی و دائماً بر خدای واحد، ماورای سنخ این موجودات مادی و صوری تبلیغ و دعوت کرده‌اند، و معبود را غیر عابد تشخیص، و خالق را غیر مخلوق بیان کرده‌اند... و دانشمندترین علما و فلاسفه عالم بشریت در نظر اعضای این مکتب مانند حیوانات لایعقل می‌باشد.^۳

اگر تمامی تعارفات و روپوشی و تعصب‌های بی‌جا را کنار بگذاریم و از دریچه بی‌غرض خود حقیقت مقصود را بررسی کنیم در اثبات اتحاد میان مبدأ و موجودات به تمام معنا، در افکار بعضی از این دسته تردید نخواهیم کرد... بدون شک عبارات و سخنان گروهی از آنها را نمی‌توانیم به هیچ‌وجه تأویل و تصحیح کنیم، یعنی در حقیقت به تناقضات و سخریه عبارات خود

۱. مجله نور الصادق، ش ۱۶ - ۱۷.

۲. شرح العروة الوثقی، صدر، سید محمد باقر، ۳ / ۳۱۳ - ۳۱۴.

۳. مبدأ اعلی، محمد تقی جعفری، ۷۴.

گویندگان مبتلا خواهیم شد... و حاصل مقصود را با دو کلمه بیان می‌کنیم: خدا عین موجودات، و موجودات عین خداست» یعنی در حقیقت و واقع یک موجود بیش‌تر نداریم.^۱ اگر با عبارت مختصری ادا کنیم باید بگوییم: در نظر این عده خدا عین موجودات، و موجودات عین خداست.^۲

سپس ایشان نتیجه می‌گیرند که سخن عرفا در نهایت با سخن مادیون یکی است چرا که هر دو تنها یک موجود قبول دارند که عرفا نام آن را خدا، و مادیون نام آن را ماده می‌گذارند!^۳ و می‌افزایند:

اگر اصل را با وجود، و موجود را واحد شخصی عقیده کردی اعلم دورانی، اگر چه الف را از با تشخیص ندهی... و بالعکس اگر راجع به وحدت موجود اظهار نظر کنی جاهل‌ترین مردمی اگر چه اعلم دوران باشی!^۴

کتاب انسان کامل می‌نویسد:

عرفا... توحید آن‌ها وحدت وجود است... در این مکتب انسان کامل در آخر عین خدا می‌شود؛ اصلاً انسان کامل حقیقی، خود خداست.^۵

مرحوم علامه خویی - مؤلف کتاب "منهاج البراعة" در شرح نهج البلاغة - بعد از نقل مطالب "ابن عربی" و "قیصری" در مورد دفاع از بت پرستی، و اهل مکر و خدعه بودن پیامبران الهی^۶ می‌فرماید:

این خلاصه کلام این دو پلید نجس و نحس بود. این دو نفر در آن کتاب از این‌گونه سخنان بسیار گفته‌اند... به جان خودم قسم می‌خورم که این دو نفر و پیروان آن‌ها، حزب و گروه شیطان و دوستان و همراهان بت‌پرستان و

۱. مبدأ اعلی، محمد تقی جعفری، ۷۲.

۲. مبدأ اعلی، محمد تقی جعفری، ۷۱.

۳. مبدأ اعلی، محمد تقی جعفری، ۷۲.

۴. مبدأ اعلی، محمد تقی جعفری، ۱۰۸ - ۱۱۱.

۵. انسان کامل، مرتضی مطهری، ۱۶۸.

۶. ر.ک. شرح قیصری بر فصوص، فص نوحی ۱۳۶ - ۱۴۲، طبع قم، بیدار

بندگان طاغوتند! هدف و مقصود ایشان جز تکذیب پیامبران و بینات و برهان‌های رسولان الهی، و از بین بردن پایه و اساس اسلام و ایمان، و باطل نمودن تمام شرایع و ادیان آسمانی، و رواج دادن بت‌پرستی، و بالا بردن سخنان کفر، و پایین کشیدن کلمه خداوند هیچ چیز دیگری نبوده است... با تمام این‌ها، تعجب در این است که ایشان گمان می‌کنند که خودشان موحد و عارف کاملند و دیگران در پرده مانده و حق را نشناخته‌اند!^۱

مرحوم علامه بهبهانی قدس سره پس از نقل کلام قائل به وحدت موجود و تمثیل آن به موج و دریا می‌فرماید:

بدون تردید این اعتقاد، کفر و الحاد و زندقه و مخالف ضروریات دین است.^۲

مرحوم سید محمد کاظم یزدی قدس سره در "عروة الوثقی" وحدت وجودیان ملتزم به لوازم فاسد مذهبشان را نجس دانسته است.^۳ جمع کثیری از فقها و اعلام در حواشی خود بر عروة الوثقی این فتوای ایشان را تأیید نموده، و بر آن تعلیقه و حاشیه‌ای زده‌اند^۴ و البته اگر وحدت وجود عقیده سالمی بود هرگز ممکن نبود که التزام به لوازم آن موجب کفر و نجاست باشد. و بدون شک متخصص در فقه و کلام و عقاید عقلی و برهانی واقعی این بزرگوارانند نه کسانی که هیچ گاه از وادی فلسفه و عرفان بیرون نرفته‌اند، و جز قواعد خلاف عقل و برهان فلسفه و عرفان و تصوف هیچ نمی‌دانند، و خیال می‌کنند که تخصص در فلسفه و تصوف به معنای پذیرفتن آن‌هاست! و عدم تخصص هم به معنای باطل شمردن آن‌ها! لذا هر کس را که مخالف با نظرات فلسفی باشد

۱. شرح نهج البلاغة، علامه خویی، ۱۳/۱۷۷.

۲. خیراتی، ۲ / ۵۷.

۳. عروة الوثقی، ۱/۱۴۵، مسأله ۱۹۹.

۴. ن. ک: به "تنزیه المعبود فی الرد علی وحدة الوجود" علی احمدی، سید قاسم.

غیر متخصص! و هر کس را که فریفته فلسفه باشد بدون تأمل متخصص می‌شمارند!

به طور کلی عالمان متخصص و اهل اجتهاد اقسام مختلفند:

- (۱) متخصص در فقه و اصول
- (۲) متخصص در فلسفه
- (۳) متخصص در فقه و اصول و فلسفه
- (۴) متخصص در کلام و معارف عقلانی مکتب وحی
- (۵) متخصص در کلام و معارف عقلانی مکتب وحی و فقه و اصول
- (۶) متخصص در کلام و معارف عقلانی مکتب وحی و فقه و اصول و فلسفه

در مورد مسائل مورد بحث ما، تنها و تنها اظهار نظر سه گروه دوم اعتبار دارد، و اظهار نظر سه گروه اول هیچ اعتبار و ارزشی ندارد، و این در حالی است که تمامی افراد گروه دوم که نظرشان در مسائل مورد بحث ما دارای ارزش و اعتبار است مخالف با اصول و مبانی فلسفه می‌باشند، و متقابلاً تمامی افرادی که مدافع مبانی و اصول فلسفه یا تصوفند در سه گروه اول جای دارند که نظرشان در این مورد اصلاً دارای ارزش و اعتبار نیست.

مسلم است که اگر کسی پیش از خواندن کلام و عقلانیت مکتب وحی و برهان و تصحیح اعتقادات، پیش استاد مدافع فلسفه شاگردی کند ناخواسته و نادانسته، مطالب نادرست آنها را پذیرفته، و مانند خود استاد فلسفه بار خواهد آمد، ولی اگر بعد از اجتهاد در کلام و عقلانیت مکتب وحی و برهان وارد فلسفه شود نه تنها نیازی به استاد فلسفه ندارد بلکه استاد اساتید آنها را هم درس می‌دهد و متوجه خطاهای فلاسفه، و حقایق برهانی مکتب انبیا در مقابل افکار بشری می‌نماید.

مسلماناً تمام فقها و علمای مکتب، خواندن فلسفه را برای کسانی که عقاید خود را بر اساس کتاب و سنت تصحیح نکرده‌اند حرام می‌دانند اما بعد از آن از این باب که پاسخ شبهات ایشان را بدهند برای برخی واجب هم می‌شود. مضافاً بر این که کسانی که این مطالب را شرک و کفر و ضلالت و گمراهی دانسته‌اند جناب خواجه و علامه حلی و... می‌باشند که خودشان استاد فن می‌باشند.

استفتا و پاسخ

متن استفتا در مورد برخی مطالب فلسفی و عرفانی که بدون تقطیع محل و اشاره به گوینده خاص، از محضر مراجع تقلید سؤال شده است:

باسمه تعالی. مدتی است در برخی از شهرها فرزندان ما در جلساتی شرکت می‌کنند که مبانی درس‌های آن‌ها مطالبی است که در ذیل می‌آید. برخی از عالمان شهر شرکت در مجالس ایشان را جایز ندانسته و می‌گویند که مطالب مورد اشاره خلاف مبانی و عقاید و ضروریات دین می‌باشد. لطفاً بیان فرمایید که شرکت در این جلسات جایز است یا خیر؟ مطالب مورد اشاره از این قرار است:

(وجود حق متعال متن وجود جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها است، یعنی ما دو وجود نداریم، بلکه هر چه هست یک وجود است که در قوالب و اندازه‌های گوناگون ظهور کرده است، نه این که وجود زمین غیر از وجود آسمان، و وجود آسمان غیر از وجود حق متعال بوده باشد). (از آنجا که حقایق هستی بی منتها است پس فهم حقایق اشیا نیز بی منتها بوده و همچنان ادامه دارد. یا نباید الف را به زبان آورد همچون سوفسطی‌ها که اصلاً قائل به موجود بودن خود نیستند، و یا این که به محض اقرار نمودن بدان باید آن را ادامه داد. و چه راحت است که از همان ابتدا سوفسطی بشویم و بگوییم اصلاً الفی نداریم. و چه عجیب است که بالاخره همه ما در این مسیر باید سوفسطی شویم و بگوییم نه ما هستیم و نه دیگران هستند. فقط خداست و خدا. حرف اول و آخر خدا است، و خدا است دارد خدایی

می‌کند. از آن به بعد دیگر انسان هیچ نگرانی ندارد و راحت می‌شود). (نه تنها نمی‌خواهیم از معلول به علت برسیم بلکه قصد نداریم از علت به معلول هم راه یابیم به دلیل این که ما اصلاً معتقد به علت و معلول جدا نیستیم). (مراد ما از وحدت وجود، عینیت وجود زمین و وجود آسمان با وجود حق متعال است). (فیلسوف و عارف هر دو قائل به وحدت وجود هستند... تمام انبیاء و ائمه و همه حجج و رسولان الهی فیلسوفند و اینان فلاسفه اصلی‌اند). (انسان قابلیت رسیدن تا مقام ذات را دارد، و چون می‌بیند که نمی‌تواند آن ذات را پایین بیاورد و ذات را خودش کند لذا خودش بالا می‌رود و او می‌شود). (جنات درجات دارد تا آن جا که می‌فرماید "وادخلی جنتی"، که این جنت، جنت ذات است).^۱

بسم الله الرحمن الرحيم. شرکت در چنین جلساتی حرام و موجب گمراهی و غضب خدای متعال است، و هر مکلفی علاوه بر این که نباید خودش شرکت کند باید دیگران را نیز آگاه کند تا گمراه نشوند.



۱۳۹۷
۸۸

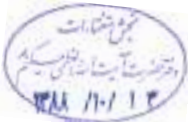
بسمه تعالی. شرکت در این قبیل جلسات (با توجه به مراتب فوق الاشعار) که باعث اضلال مؤمنین و مؤمنات می‌گردد جایز نیست.



بسم الله الرحمن الرحيم ۱۴۳۰

علی صافی گلپایگانی.

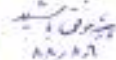
بسمه تعالی. السلام علیکم ورحمة الله و برکاته. شرکت در این جلسات حرام است، و تمام این مطالب باطل است. و اعتقاد به آن کفر روشن و خروج از دین است. و هر کس معتقد به وحدت وجود باری تعالی با ما سوی الله بشود از توحید خارج شده، و لا دین است...



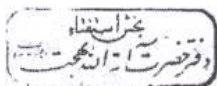
۵۱۸: ۱-۱۱-۲۴۰

۱. مدارک مطالب فوق به ترتیب: ۱ تا ۶: شرح نه‌ایة الحکمة، داوود صمدی آملی، صفحات: ۱۲۴؛ ۱۵؛ ۱۱۰ - ۱۱۱؛ ۱۱۵؛ ۴۷؛ ۸۶. (۷) آداب سالک الی الله، صمدی آملی، ۷۹.

وحدت وجود گاه به معنای... وحدت مصداق وجود است به این معنا که در عالم هستی وجودی جز خدا نیست و همه چیز عین ذات اوست. این سخن مستلزم کفر است و هیچ یک از فقها آن را قبول نکرده‌اند.



بسمه تعالی. شرکت در این جلسات بالخصوص برای جوانان و مبتدی‌ها جایز نیست. بالخصوص برای تأکید است نه اختصاص.



بسمه تعالی. جلساتی که این نوع بحثها مطرح می‌شود شرکت در آن‌ها برای افراد ناوارد جایز نیست مگر فردی که بتواند پاسخ این نوع اندیشه باطل را بدهد و چنین فردی نادر است.

جعفر سبحانی



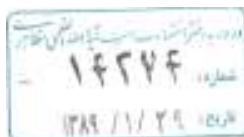
۲۸ ذی قعدة الحرام

۱۴۳۰

۸/۲۴ - ۲۶۵۴

والله العالم. جعفر سبحانی

بسمه تعالی. کلیه مطالبی که نوشته‌اید خلاف اسلام است...



... اگر چه شکی در حرمت شرکت در مجالس مذکور برای عموم، خاصه جوانان عزیز نیست (مگر برای افراد معدودی که اولاً کاملاً اطمینان از ثبات ایمان خود داشته باشند و برای رفع شبهات و اثبات بطلان آن‌ها باشد). لکن تنها فتوا به حرمت شرکت در مجالس مذکور و شرکت ننمودن افراد در آن‌ها کافی نیست، بلکه بستن این مجالس، و ممنوع نمودن انعقاد آن‌ها قانوناً لازم است، و ممنوع نمودن انعقاد این مجالس قانوناً و شرعاً اگر از ممنوع نمودن شراب‌خانه‌ها و مبارزه با بی‌حجابی یا بدحجابی و امثال آن‌ها لازم‌تر نباشد کمتر نیست، خاصه آن که این‌گونه افکار خرافی و باطله باعث سوء استفاده دشمنان مکتب امامت و ولایت خاصه وهابیت، در نسبت دادن شیعه به کفر و نجاست می‌گردد...

محمد باقر بن عبد الله الشیرازی^۱

استفتا از مراجع تقلید در مورد مطالب مکتب تفکیک میرزای اصفهانی بدون هر گونه تقطیع مغلّ معنا

سلام علیکم لطفاً بیان فرمایید که تعلیم و تعلم مطالب ذیل به عنوان معارف مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام چه صورتی دارد:

(۱) هیچ وجودی جز وجود خدا نیست. و خدا از وجود خودش به اشیا می‌دهد. (۲) خداوند تعالی هیچ موجودی جعل نمی‌کند، و گرنه تحدید ذات خودش لازم می‌آید. (۳) اشیا تعینات خدایند. (۴) در عالم به هیچ وجه شرک نمی‌باشد، چرا که وجود نور است، و هیچ وجودی جز وجود خدا نیست، لذا شیطان و شمر هم دارای نور وجود و نور ولایت می‌باشند. (۵) وجود اشیا به جعل و فعل و تاثیر خداوند نمی‌باشد. بلکه اشیا، مانند تقوّم صفات به موصوفات، به خدا متقوّمند. (۶) کمالات اشیا (وجود و علم و قدرت آن‌ها) با خدا هم سنخ بوده، و اشراقات ذاتیه او می‌باشد. و عدم سنخیت بین خالق و مخلوق تنها از جهت تعینات مخلوقات، و لاتعینی خدا می‌باشد. (۷) جز وجود خدا هیچ وجودی نیست، و ذات خدا به ذات خود ظاهر است، لذا فقط به خودش، و بدون واسطه یافته و شناخته می‌شود. و استدلال عقلی بر وجود خدا، خدای واقعی را نشان نمی‌دهد. (۸) هر گونه استدلال و علمی که از راه تصوّر و تصدیق باشد باطل و ضلالت بوده، و طریقه مجانبین است. و باید تنها از راه کشف و شهود و تجرید و جدا شدن از تفکر و تعقل به واقع رسید.^۱

بسمه تعالی. تعلیم و تعلم این گونه مطالب موجب انحراف و ضلالت است.



بسمه تعالی. مطالب مذکوره مخالف شریعت اسلام و تعلیم قرآن و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

مکتب

۱۴۳۰/۱۲/۲۷
۱۳۹۸/۳/۳۱

فتوای اول: بسمه جلت اسماءه. تمام این سؤالات اصلش اعتقاد به وحدت

وجود است...

۱۴۳۱
۲۸ جمادی الثانی
الموصله



فتوای دوم: بسمه جلت اسمائه. اگر مراد این است که خدا از وجود خودش به اشیا می‌دهد، لازم می‌آید که خدا ناقص شود. و اگر مراد این است که همان وجود خدا، وجود سایر اشیا است، این وحدت موجود است زایدا بر وحدت وجود که محی الدین عربی گفته است و آن را فلاسفه هم کفر دانسته‌اند چه رسد به علما. چنانچه مراد از عدم جعل خدا موجودی را، قدم سایر موجودات است آن هم کفر است، و اگر مراد این است که اشیا تعینات خدایند آن هم وحدت موجود است... اعتقاد به سنخیت خداوند با ماسوای او هر چه باشد باطل است.

۱۴۳۱
۲۸ جمادی الثانی
الموصله



فتوای اول: بسمه تعالی. السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. تمام این گفته‌ها بی‌اساس و شیطانی است، و آدم مسلمان و متعهد خودش را از این گونه حرف‌ها دور نگه می‌دارد.

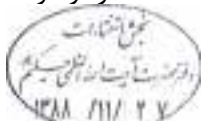


خاص: ۴۷۲

۲۱۵-۶-۲

فتوای دوم: بسمه تعالی. السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مطالب مذکوره باطل و از خرافات و جعلیات بشر است و باید تمام معارف حقه را از طریق قرآن با تفسیرهایی که از اهل بیت علیهم السلام بیان شده است اخذ نمود و هر راهی که غیر از روش ائمه علیهم السلام باشد گرایش باطل است و شرکت در این گونه جلسات گمراه کننده که موجب ترویج عقاید فاسده است حرام است و امید آنکه خداوند همه را از گزند این گونه انحرافات نجات دهد.



فتوای اول: اکثر این مطالب با معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام مغایرت واضح دارد و مخالف آیات و روایات معتبره است و باید از این

افکار و آرای منحرف جدا پرهیز کرد، بلکه این مطلب همان وحدت وجود و موجود باطل می‌باشد که مستلزم انکار خالق و خالقیت می‌باشد. ۲۶۶۶

فتوای دوم: ... آن‌چه قبلاً از دفتر قم صادر شده با توجه به مطالب نقل شده در سؤال بوده است و نه راجع به صحت انتساب آن به امثال ایشان [میرزا مهدی اصفهانی].



(تذکر: البته مراجع محترمی که مطالب ایشان را از نزدیک دیده‌اند قاطعانه صحت انتساب را هم تأیید نموده‌اند).

بسمه تعالی. سلام علیکم. غالب تعبیراتی که در این نامه آمده است مخالف قرآن مجید و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌باشد...



۳۰۹۳/۴۷۳۴

بسمه تعالی. هشت مورد که در بالا آمده، ردیف ۱ تا ۳ اصول مشترک همه صوفیان است که خودشان را عارف می‌دانند. پنج ردیف دیگر، مبانی ادعائی محی الدین بن عربی (جاده صاف کن کفار در جنگ های اندلس، جنگ‌های صلیبی، و حمله مغول - رجوع کنید به جلد اول و دوم محی الدین در آئینه فصوص) می‌باشد. کسی که به ردیف‌های هشت گانه بالا معتقد باشد، یا پیرو محی الدین است، و یا مبانی او را به نام خود ارائه می‌دهد. مرتضی رضوی

مرتضی رضوی

بسمه تعالی. آن‌چه در بالا آمده است مطالب صحیحی نیست و ظاهر بعضی از تعبیرات آن بر خلاف صریح قرآن مجید است که برای اثبات وجود خدا به موجودات جهان آفرینش و اسرار آن‌ها استدلال می‌کند.



مرتضی رضوی



حضرت آیت الله وحید در عین این که شخص میرزا مهدی اصفهانی را مخالف فلاسفه می دانند اما می گویند:

بنده در درس مرحوم میرزا مهدی اصفهانی بودم و دیدم که ایشان همان حرف های فلاسفه را می زنند، به مرحوم شیخ هاشم قزوینی که در کنار ایشان نشسته بودم گفتیم: ایشان که همان حرف های فلاسفه را می زنند! ایشان گفتند: آخر درد ما هم همین است!

نیز حضرت آیت الله وحید فرمودند:

حرف میرزا مهدی اصفهانی در حدوث اسمای نوریه مثل نور علم و نور عقل، با حرف فلاسفه متحد است. (شاهدان عینی مطلب موجودند).

حضرت آیت الله شیخ محمد رضا جعفری قدس سره فرمودند:

مکرراً از مرحوم آیت الله سید محمد روحانی شنیدم که مرحوم کمپانی فرمودند: میرزا مهدی اصفهانی همان مطالب فلاسفه را به عنوان مطالب مخالف فلسفه تحویل می دهد. (شاهدان عینی و فایل صوتی موجود است).

نتیجه مناظره با تفکیکیان پیرو میرزای اصفهانی در شهر مقدس قم^۱

آقای سیدان: این حرف ها در این صورت مطرح نشود و تدریس نشود و تبلیغ کردن این ها صحیح نیست... در مجموع، قسمتی از مطلب که در تقریرات آمده است... عبارات، ظهور، بلکه فوق ظهور دارد، بلکه قسمتی از عبارات نص است در مطالبی که به نظر من نادرست است... به نظر من این ها باطل است، من اشکال دارم به این عبارات و این عبارات باطل است به نظر من... بلکه صراحت دارد در معنایی که نادرست است... یا همان معانی دیگران است و یا این که غیر آن است که باز هم باطل است.

دیگری از تفکیکیان: خواسته ما همین است.

آقای م. ب. در دفاع از مکتب تفکیک گفتند: این بحث هایی که در همین

تقریرات مطرح شده، یک مبانی دارد که در تمام شاگردان ایشان همین مبانی حاکم بوده... در آن مبانی شما مشکل دارید و واقعاً اگر کسی در این مبانی اشکال کند معلوم می‌شود که خودش در توحید و معرفت الله مشکل دارد... و کسی که غیر این حرفی که در این جا گفته شده بگوید از معرفت دور است، توحیدش درست نیست! و بحث‌های دیگرش.

و آقای سیدان در ردّ ایشان گفتند: که از جمله خود بنده هستم!

کوشش نافرجام

برخی از تفکیکیان بعد از صدور فتاوا، با کوشش بسیار خواستند مراجع محترم را از فتاوی خود برگردانند، و نزد ایشان ادّعا کردند که کلمات تقطیع شده است، ولی مراجع محترم که قبل و بعد مطالب را ملاحظه فرمودند نه تقطیع محلّ را پذیرفتند، و نه از فتوای قبلی خود برگشتند. و هیچ‌کدام نگفتند که مطالب میرزا غیر از مطالب فلاسفه و عرفا است! بلکه برخی مراجع به شدّت ایشان را توبیخ، و از مکتب سازی نهی کردند، و دیگران یا مانند حضرت آیت الله روحانی در نهایت از نسبت مطالب به شخص میرزا اظهار بی‌اطلاعی کردند، و یا مانند حضرت آیت الله وحید می‌گویند میرزا مسلماً مخالف وحدت وجود بود اما حرف‌های خودش همان حرف‌های فلاسفه است [همان طور که قطعاً آخوند خراسانی مخالف جبر است اما حرف‌هایش همان حرف‌های جبری‌ها است] و یا مانند حضرت آیت الله سیستانی و حکیم می‌گویند که ما مطالب مورد سؤال را گفته‌ایم که مخالف مکتب اهل بیت و باطل و وحدت وجود است و انتساب به قائل آن را کاری ندارند.

شمس‌الرحمت راست کند قامت دین را...

(السلام علی السبب النام، والنفر الزام، والنور البام، اللهم ارحم بولیک النور، وارنا نوره مرمر)